



## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبهنتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهنتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهنتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهنتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
44-75-165 اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
میکرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیام بودند

خارج یکست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میکنند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علام هم در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
و امشایان ستمگر را ناحق پسنداند و بی دینی را دین میکنند بدعت را عدالت میکنند و مسلمان را شرک میکنند و زیارت ائمه و مناجات را بت میکنند و مسلمان را کافر میکنند و هر طرف  
قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل و زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمان پاک است و سرکشان  
دین هم مشهورهای ناحق پسندند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام تأسیب را قبول ندارد و بیاید نام سواد مسلمان در قرآن و حدیث  
بدر اختیار آمده است که حرام بیاید نام نه مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم تأسیب ذکر کرده و آن هم آنجنان و جاسوس بریتانیا است  
و آنگاه دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نشود و همی دشمن مسلمانان نبوده اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیبک غلام حضرت غلام غازی مرو میدان و  
فیبک حاجی جب خان مزاهد و صیفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی  
است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قائل سلاما. اگر همی نمونه قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیایند  
سر بر سر نشود بخاطر آنکه امام اعظم صاحب روح ابد تمام هر سر بر سر نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حاج عرب به سرشان بود.

آن شخصیکه حق را به اولیاء باطل باطل مازد و باطل را به اولیاء حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.









والمعرفت

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ  
 بِمَا خَلَقَهُ أَفَلَا يَعْلَمُ أَنَّ مَا خَلَقَهُ مِنْ نَارٍ عَالِيَةٍ سَمَوَاتٍ مَطْمُورَةٍ  
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قَدُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَتُوا وَ  
 أَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجِّي يَطُوفُ عَلَى الْفِ  
 خَادِمِهِ كَأَنَّهُمْ بَيْتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِيْنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نَسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میسر و پسر ناچار تصدق ان پچھین  
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشد گنیم خیر امتہ آخر حجت نعت  
 وقت ایشان است و مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترت ابی  
 کنتہ کفرا وینا کا نشان حال ایشان است تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ  
 بِمَا خَلَقَهُ أَفَلَا يَعْلَمُ أَنَّ مَا خَلَقَهُ مِنْ نَارٍ عَالِيَةٍ سَمَوَاتٍ مَطْمُورَةٍ  
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قَدُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَتُوا وَ  
 أَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجِّي يَطُوفُ عَلَى الْفِ  
 خَادِمِهِ كَأَنَّهُمْ بَيْتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِيْنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نَسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ  
 بِمَا خَلَقَهُ أَفَلَا يَعْلَمُ أَنَّ مَا خَلَقَهُ مِنْ نَارٍ عَالِيَةٍ سَمَوَاتٍ مَطْمُورَةٍ  
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قَدُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَتُوا وَ  
 أَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجِّي يَطُوفُ عَلَى الْفِ  
 خَادِمِهِ كَأَنَّهُمْ بَيْتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِيْنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نَسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -

وَمَنْ أَحْسَنُ مَرُومٍ أَرْوَاهُ سُبْحَانَ مَنْ بَرَزَ مِنْهُ الْإِنْسَانُ أَفَلَا يَعْلَمُ  
 بِمَا خَلَقَهُ أَفَلَا يَعْلَمُ أَنَّ مَا خَلَقَهُ مِنْ نَارٍ عَالِيَةٍ سَمَوَاتٍ مَطْمُورَةٍ  
 وَأَنَا أَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا إِذَا  
 بُعِثُوا وَأَنَا قَائِدُهُمْ إِذَا قَدُوا  
 وَأَنَا حَظِيْبُهُمْ إِذَا انْصَتُوا وَ  
 أَنَا مُسْتَقْفِعُهُمْ إِذَا حَسَبُوا  
 وَأَنَا مُبَشِّرُهُمْ إِذَا يَكْسَبُوا  
 الْكِرَامَةَ وَالْمَفَاتِيحُ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَإِنِّي  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِي وَأَنَا أَكْرَمُ وُلْدِي  
 أَدَمَ عَلَى رِجِّي يَطُوفُ عَلَى الْفِ  
 خَادِمِهِ كَأَنَّهُمْ بَيْتٌ مَكْنُونٌ وَإِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كُنْتُ إِمَامَ النَّبِيِّينَ  
 وَحَظِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ تَحَا عِيْنِهِمْ  
 غَيْرَ فَخْرٍ لَوْ كَلَّمَهُ مَا خَلَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ  
 الْخَلْقَ وَمَا أَظْهَرَ الرَّبُّ بَيْتَهُ وَكَانَ  
 نَسِيًّا وَأَدَمَ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ -



# مکتوب ہفتاد و نهم

تیرہ برس سے زائد ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں سے پہلے سید کو منن علیہ السلام و علی  
 اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ وِثَانِيَا بِدِ اَسْتَنْ اِحْكَامِ ضَرْوِيَّةِ تَقْصِيْمِيَّةِ وِوَرِيَانِ اَنْكَلِ  
 اَرْحِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى مَعِ اِيَدِ طَلْبِيَّةِ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ مَسْجُودًا  
 وَعَاقِلًا لِمُتَقَدِّسَاتِ وَاَرْحِ مَنْوُطِ مَتَابِعَتِ سَيِّدِ كَوْمِنِ اَسْتِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَاةِ  
 وَالسَّلَامَاتِ اَمَّهَا وَاَكْتَمَلَهَا بِرَبْحِيكِهِ عَلَمًا وَاِبِلِ سُنَّتِ شَكَرًا لِلّٰهِ تَعَالَى سَعِيَةً مِمَّنْ بِيَانِ فَرْسُوْدِهِ  
 اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ بِمَقْتَضَا اَرَامِي صَائِيَّةِ اِيْنِ بَزْرُگُوَارَانِ اِيْدِكِرُوْثَانِيَا عِلْمِ حَلَالِ وَحَرَامِ  
 وَفَرْوِ اِحْتِاجِ وِسْتِ وِمَنْدُوْبِ وِبِلِجِ وِشْتِيَّةِ حَاصِلِ اِيْدِي نَمُوْدِ وِعَلْمِ بِمَقْتَضَا اِيْنِ عِلْمِ نِيْزِ  
 وِرْكَارِ اَسْتِ بَعْدَ اَرْحِصُوْلِ اِيْنِ وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي وِعَلْمِ اَرْكَسَاعُوْتِ اَرْزَلِي مَدْفُرَا يَدِ طَرْزِ اِيْنِ  
 عَالَمِ تَقْدِيْسِ سَيِّدِ اِيْدِي وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي اَنْ نِيْكَنْدِ كِهْ اَنْ رَا اَدِ  
 سَطَلَبِ شَمْرَنْدِ وِحَصُوْلِ مَالِ وِحَاوِ اَوْ اَرْزِ مَقَاصِدِ اِنْكَارِ نَدْبِنْدِ مِمَّنْ اِيْدِي بُوْدِ وَاَرْحِ سَبْحَانَهُ  
 وَتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى اِيْدِي طَلْبِيَّةِ بِمَقْتَضَا اَرْكَسَاعُوْتِ وِفِيْرَا اِيْنِ مِمَّنْ اَسْتِ اِحْتِاَوِي  
 اَلتَّفَاتِ نَمُوْدِ مِمَّنْ خُوَاسْتِهْ اَنْدِ كَثِيْرَهْ اَلْكَلِمَاتِ اَوْ غَايَا اِحْتِاَوِي خُوَاسْتِهْ نَمُوْدِ اَمَّا اِيْكِ  
 شَرْطِ اَمْرِي دَارِنْدُوَانِ وِحَدِثِ قَبْلَهْ تُوْجِهْ اَسْتِ قَبْلَهْ تُوْجِهْ رَا مَسْتَعِيْرَهْ وَاخْتِنِ خُوْرَا وِرْفَرَقَهْ  
 اَمَّا اَخْتِنِ اَسْتِ مَثَلِ شَهُوْرِ اَسْتِ كِهْ هَرْ كِهْ اِيْحَا اِمْدِهْ جَا وِهَرْ كِهْ مِمَّنْ جَا اَسْتِ جَا اَحْتِرَافِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وِتَعَالَى  
 بِرْجَا وِيَهْ شَرِيْعَتِ مَصْطَفِيَّةِ عَلَى صَالِحِيهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالتَّوْحِيْدِ اَسْتِ قَسَامَتِ كَرَمَتِ  
 فَرَايِدِ وَالسَّلَامِ عَلَى اِيْنِ اَتَّبِعِ الْهُدَى وَاَلْتَزِمِ مَقَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ  
 الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ

طبعی ہر روز صبح و شام اور تیس دنوں سے پہلے سید کو منن علیہ السلام و علی اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ وِثَانِيَا بِدِ اَسْتَنْ اِحْكَامِ ضَرْوِيَّةِ تَقْصِيْمِيَّةِ وِوَرِيَانِ اَنْكَلِ اَرْحِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى مَعِ اِيَدِ طَلْبِيَّةِ لِكَلِمَاتِ اللّٰهِ مَسْجُودًا وَعَاقِلًا لِمُتَقَدِّسَاتِ وَاَرْحِ مَنْوُطِ مَتَابِعَتِ سَيِّدِ كَوْمِنِ اَسْتِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ اَمَّهَا وَاَكْتَمَلَهَا بِرَبْحِيكِهِ عَلَمًا وَاِبِلِ سُنَّتِ شَكَرًا لِلّٰهِ تَعَالَى سَعِيَةً مِمَّنْ بِيَانِ فَرْسُوْدِهِ اَوْلًا تَصِحُّ عَقَائِدُ بِمَقْتَضَا اَرَامِي صَائِيَّةِ اِيْنِ بَزْرُگُوَارَانِ اِيْدِكِرُوْثَانِيَا عِلْمِ حَلَالِ وَحَرَامِ وَفَرْوِ اِحْتِاجِ وِسْتِ وِمَنْدُوْبِ وِبِلِجِ وِشْتِيَّةِ حَاصِلِ اِيْدِي نَمُوْدِ وِعَلْمِ بِمَقْتَضَا اِيْنِ عِلْمِ نِيْزِ وِرْكَارِ اَسْتِ بَعْدَ اَرْحِصُوْلِ اِيْنِ وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي وِعَلْمِ اَرْكَسَاعُوْتِ اَرْزَلِي مَدْفُرَا يَدِ طَرْزِ اِيْنِ عَالَمِ تَقْدِيْسِ سَيِّدِ اِيْدِي وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي وِوَجِيْحِ اِحْتِاَوِي اَنْ نِيْكَنْدِ كِهْ اَنْ رَا اَدِ سَطَلَبِ شَمْرَنْدِ وِحَصُوْلِ مَالِ وِحَاوِ اَوْ اَرْزِ مَقَاصِدِ اِنْكَارِ نَدْبِنْدِ مِمَّنْ اِيْدِي بُوْدِ وَاَرْحِ سَبْحَانَهُ وَتَعَالَى بُوَسِيْلَةٍ اَوْ اِيُوَسِيْلَةٍ اَوْ تَعَالَى اِيْدِي طَلْبِيَّةِ بِمَقْتَضَا اَرْكَسَاعُوْتِ وِفِيْرَا اِيْنِ مِمَّنْ اَسْتِ اِحْتِاَوِي اَلتَّفَاتِ نَمُوْدِ مِمَّنْ خُوَاسْتِهْ اَنْدِ كَثِيْرَهْ اَلْكَلِمَاتِ اَوْ غَايَا اِحْتِاَوِي خُوَاسْتِهْ نَمُوْدِ اَمَّا اِيْكِ شَرْطِ اَمْرِي دَارِنْدُوَانِ وِحَدِثِ قَبْلَهْ تُوْجِهْ اَسْتِ قَبْلَهْ تُوْجِهْ رَا مَسْتَعِيْرَهْ وَاخْتِنِ خُوْرَا وِرْفَرَقَهْ اَمَّا اَخْتِنِ اَسْتِ مَثَلِ شَهُوْرِ اَسْتِ كِهْ هَرْ كِهْ اِيْحَا اِمْدِهْ جَا وِهَرْ كِهْ مِمَّنْ جَا اَسْتِ جَا اَحْتِرَافِ حَقِّ سُبْحَانَهُ وِتَعَالَى بِرْجَا وِيَهْ شَرِيْعَتِ مَصْطَفِيَّةِ عَلَى صَالِحِيهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالتَّوْحِيْدِ اَسْتِ قَسَامَتِ كَرَمَتِ فَرَايِدِ وَالسَّلَامِ عَلَى اِيْنِ اَتَّبِعِ الْهُدَى وَاَلْتَزِمِ مَقَابِعَةَ الْمُصْطَفَى عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ





مکتوبات امام ربانی صدها ثانی (روح آن کتاب است که گروه که بر انبیاء و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل اصل است. مکتوب  
313-290-243-221-168-66 یا به حکم یک کشور مثل محمود خزوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
تعبیر آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه  
طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیاء الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیاء الله هستی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد مراد که این  
بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که فتن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله که کسین خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
فرض که در ولایت اولیاء الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیاء الله صغیر که بر این منبر ان، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
کالات زیاد دارد و تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تخیلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نژاد الله تعالی بارگاه تمام جانب به مثل برق سرعت یکسره طریقه تشبیه  
، صوفیه، فقا و متابعت ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کیر و تعارف در هر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکسره غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
ز مثل تشبیه، تشبیه هر بواسطه فنا و تاملک جذب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
پیشتر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (168-66-)

313-290-243-237-221 میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه ذاکرین او یا امامه جذب و جدور قس علقه ذاکرین حرسلان نظیر این مکتوبات خود را بشد که در کدام را در این است برای  
مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب و جدور قس آن به تمام اطلاق دارد و چند وقتی هست در باره او یا امامه بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار  
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب و جدور قس علقه را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است. امام (ع)

99 اسم مشهور در یک نام امام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوح الله، محمود الله، و در پیشگاه از امام طلب خویش را بنام او را میخواند. این لازم است یک مثال اول شد عالمان شیر  
دل را که از چه پوست بز ساخته میشود که عمل شیطانی است و خدا در این وقت از زمان به صدای آن جذب و جدور قس می نماند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک  
ذاکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امام خیر ندارد مثال مثل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقلان و تفرقه بلای این مشق محبت را در که در دنیا نماند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال با مانع است و مثال مثل دیگر که یک گام امام را چندان عالم که در خیرت برای خوردن - عالم اول غذا را نماند و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را نماند و میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را نماند و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا نماند و میگوید صحیح است - در عالم دیگر که به از ذاکرین بی خبر بود و خیرت مثل نیست و خیرت دارد و بنام نظر نشان با عمل و با عمل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت خیرت اها و نذرت است.

خداوند آن که عالم که چشمه زنده بود و خودشان هم مرده میماند همین عالمان بی عمل از خارج حیات بینند همین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت انصوف و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنام در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنید نمونده و ناموس می شد او کاست آید که امام مکتوب فروش رسانید چه شده  
باید جلد و بشد و حقیقت این عمل نداشت - اسلام نبود بلکه نداشت - یهود نماند است یهود نماند اعمی اسلام داشت و مشهور - انجمن المسلمین بود و حقیقت انجمن انجمن بود و قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و  
نذرت و آن دشمن میگوید که در آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و نامبری توبه اش قبول میشود آن تفرقه از اول غلت است مرکز در حقیقت - غلت مع نشد تفرقه نداشت است و عتاب بر تر از  
تفرقه نیست تفرقه حقیقتی و عقیده عمل همین است - آینه هر یک نظر قتل و قتل - هم اصلا بیست و نه اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نماند و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی -  
ذوب بهی جاسوس انگلیس از بین برده آن که در کوه کوه خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنام که شهادت مکتوب و سمبل را در نظر ندارد و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد - مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتوبی است نام نهاد اسلام مکتوب که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود هم ولی نبوت - شریعت تعلق دارد و خیرت دینی - و ایلات تعلق دارد که در آن عالم  
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و همین اشخاص ولایت دارد مکتوب (48.33.53) این امام را امانت کرده - به عاقل یک دلیل پس است امام عالم تمام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بنیاد او یا امامه قابل بشد این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقلان حقیقت جاهلی و جاهلی دعوای اسلام با عمل و با عمل است هر قانون از خود شروع و خیرت دارد  
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشد همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای و دشمن شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند



ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای خود را از زبان است مثال اول در ایوب بی بی می فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمی بریم قوتبال زنان افغان یک سیون دالر امر بجای بریزید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان داری میمانند و این گل شان و شنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پاچگی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید اهل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمانان مثل مرده است اما مسلمانان نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شد که کرم مرده و ضدین در یک جامع نیستند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر کوه بر نیاید او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکرم که کتابت اساس کتابت فرمان صادر نماند که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و اهل شان و اصل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن اسلام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بگذریم اینها و او را به الله قابل و عینه دارد و از جرات سلبه صاحب سید سید نظر کتابت عام یعنی اهل کفر را استوار نگه که کتابت های (163-274-259-186) اولت به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر میزند مرفوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او که کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدین و حق تعالی که کتابت در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت اسلام دست است و دوم عقایب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار و در قضا و اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرارشان ندانند که در راه راست گمراه نموده دست بی راه نموده و کفر خلق را میرساند نمون و گمراه کردن است و مسلمانان را درین راه و خیال اهل هم طالب است و بهر قول است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی می فدا و سید یک زن که تهاذ و شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نموده اما یک یک صحیح کرم آن یک وفادار بر آمدت نمود و در راست حال خود قنوت میکند.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش گیر و تهاذی و کابانی نصب نموده و اهل اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افسوس و زنان پادشاه حاضر در بران و امیران قوم و وقت حاضر حکومت یکه در 199 دیده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند بر در بران و امیران برنگان علامت است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شرانمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکه بر شان که چون دولت را محکم گرفته و بنویسند آزار دست بدیند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سوزیت و بیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه آواز بر بلند که خارجی نماز مالک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیتوانند صلح یکه با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که مرفوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیوننا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان الله عیان نمازی که از طرف اشخاص بی عمل و چون پرست از حکومت





عنه تربطت قبول اندر سره درون نماز نشود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور  
 نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم  
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه  
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم علی شقی  
 الا انهم هم الکا ذنون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب  
 آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم  
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول  
 بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان  
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا من هذا القبایل سائر الذریه الخ  
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله  
 من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه  
 و تعالی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
 این حدیث معتقد است و الشیخ و الایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است  
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود  
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القدره و العین و التسلیم  
 سوائه پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که  
 بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعنان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع  
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است و انما فی  
 مذاکره جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیث صحیح الفرائض و الاصل فی حقهم علیان متفق الهمه ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در سخن فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیه الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یافت بون آنهم علی شقی الا انهم هم الکا ذنون مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اول بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا من هذا القبایل سائر الذریه الخ و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات  
 این حدیث معتقد است و الشیخ و الایضا شریفی که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القدره و العین و التسلیم سوائه پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب که بالله سبحانه و تبارک و تعالی و اگر طاعنان گویند که اهرم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع استغنی است و انما فی مذاکره جمیع جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء ائمه ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم نبوتی و چه نوع خدای  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی جایز نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصور بود و از زوال محفوظ ظاهر بر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

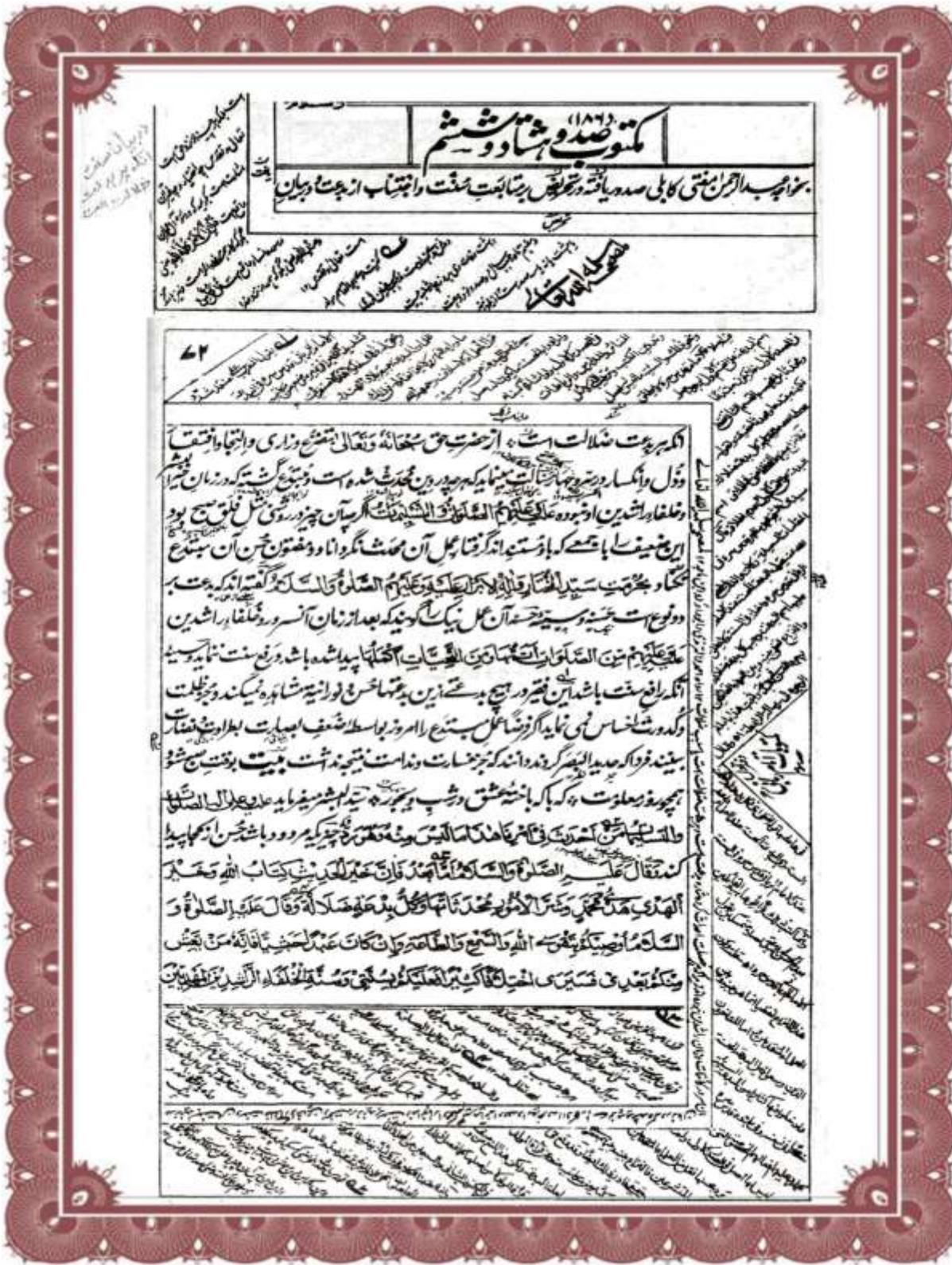
منه تقییه تبخیر  
 امکان صرف آن  
 من مخالفت نیست  
 کجاست

تکلیف است  
 در این باب

تکلیف است  
 در این باب  
 در این باب







# مکتوب و شاد و ششم

مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

اکبر بخت ضلالت است...  
و قول و انکسار در تیرجیه...  
و خلفا و اشدین او...  
ایضاً میقت با...  
و نوع است...  
و کد و شش...  
بیتن...  
و طالع...  
کن مقال...  
الهدی...  
الک...  
و شاد و شاد...

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم

مکتوب و شاد و ششم  
مؤلف: میرزا محمد علی قزوینی  
موضوع: مکتوب و شاد و ششم









مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکتوبات برای است سله مستول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صله که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهلر بالای حکمت شریعت را تطبیق نینداید درین، قاضیان کاینه و امینان، مامورین که درین راستراشند می معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مکتوبات یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تدارک دهد غیر ترشیدن ریش بوجود آمدن سین خاستان و عاجزان و مشاء و توفیق کاه و میمانند و مشابست به یوده نصادق قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب بجان محمد مصطفی (ص) است و اگر شایه شریعت غیر از شریعتی قاطبه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم را خدمت نایم و برای ترشیدن ریش آساندار آرزو نمانیم و روی مبارک محمد رسول الله (ص) به حرکتی کران باشد اعلان بیلید ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مرود و کتله شدن هم مرود است و نمانیکه از چهار امام ما واجب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عذر مثال از چهار امام ما واجب سوال شد ریش مکتوبات فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سبب ریش راستراشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه (4) انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی (ص) استم آن نزد کار ریش بیلید من چه بیلید تراشم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم ریح انگشت دست را نشان داد و از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم میشود یا سبب نیکو عمل باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش راستراشم چه می شود.

چنانچه یا سبب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبه فی داین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی داین است به آن عمل نکنید و حدیث باطل خوارج بی منفی و عزت دیگر سلطان درانی نماند اگر به این نسبت عمل نمانند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل پس است به جا مصلان اگر قرآن را نغم کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فی سبکی غازی مرویدان مولوی و علی بن مطلق غلام حضرت غلام (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سبکی و اصل 32  
 بی بی سبکی میباشد.

پنجم بر علم سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پاکیزه دارد. و در ادبی راجع پاکیزه است (از کتابها که کفر) ضریح راجع مترب چون نذیق یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول میشود.  
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافر است.

ششمین دو ماده است که تعداد آن زیاد است و جواب میدهد گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زود کم است و آیین زیاد است ما ملاکم. و عاقله زیاد است ما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص  
 انیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آفتابان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته و باقی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آفتاب ساز میکنند.

سودا قوم نه مظهر قوم و نمانن قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آفتابان آورده.  
 به تعداد سینه است است فی است است سلیمن مرکن است به کسانیکه پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 و ارج 103 ارج شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج و در اصل نجات یابد. سودا قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

لیکد از یک پنجه را که از نام پنجه بران اکل کرده است و بجز زن مسلمان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکل کرده ان تمام اولیا. اکل کرده است و زن مسلمان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

الساکن من الحق سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من الشيطان ابن و عمل شایسته آقا و آقا المصطفی

اگر شخصی کمی جوید است.  
 غازی مرویدان مولوی غلام حضرت غلام در سبکی کلام (32) بی بی کلام تقریر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه و باصل را ثابت نموده و بچکن غازی مرویدان مولوی ضیاء الله ارج ۱۹ مورد  
 الفتوحه دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله به السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.  
 بازان نیک که وقت از وقت بگذرد بازان وقت انوس ارزش ندارد.  
 لیکد این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است سلام بر آفتاب.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بگویم تمام ارجاع گفته قلوبا گفت بیخ قلم آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت هستی آن را در حالت حرکت مسلمان میسید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفته هستی و در حالت حرکت بی ایمان میسود هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش فرست که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تعریف میباشند اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میدانند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طراب است آیت شریفه و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع به نفسی از ارجاع به فوصال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برهم جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در آید و اخیل شود و آن حالت از پیش در دنیا و اخیل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع به گفتار پیش نائل شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود پیش قبول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قبول کرد 3- آواز پیش برهستی را قبول و ارشاد (4) از پیش شراب نوشی قبول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول و ارشاد (6) آواز پیش ترک سلامت را قبول و ارشاد 70 آواز پیش ترک حاجت قبول و ارشاد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول و ارشاد (9) آواز پیش و خلقت قبول و ارشاد (10) آواز پیش و خود سپندان قبول و ارشاد (11) آواز شیطان قبول و ارشاد (12) آواز پیش از حرص دنیا قبول و ارشاد (13) احمد و یاکاری قبول و ارشاد (14) آواز شیطان کبر و نعمت قبول و ارشاد (15) آواز پیش خلق در میان مسلمانا قبول و ارشاد (16) آواز پیش نیست کردن مسلمان قبول و ارشاد (17) آواز شیطان شرک و به عت قبول و ارشاد (18) آواز پیش کفر صلیه قبول و ارشاد (19) آواز پیش حق اهل قبول و ارشاد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول و ارشاد (21) آواز پیش افعال به گروه قبول و ارشاد (22) آواز پیش صلیه اهل قبول و ارشاد (23) آواز شیطان و به نظری قبول و ارشاد (24) آواز شیطان و به دینی قبول و ارشاد (25) آواز پیش شیطان قبول و ارشاد (26) آواز پیش برادر متبول و دشمن و ارشاد این دنیا استخوان است بچک خاتم و مظلومان است کتاب التوحید، مطلق العارفين و بریلن الوصلین حضرت مطلق با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکتی که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست هستی نگیرد آن شخص از فرائض محروم نماند و حرکتی که از فرض هستی نماند آن شخص از معرفت محروم نماند حرکت خود را ماقبل میدانند حرکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآه وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکتی که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منافع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آلاء علایم محبت است.

و حر مقلد ضروری است و حر شخص در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را نگه دارد اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکتی که نسبت بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکت خود را محسوس است آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت فهم گشت کرده و الله تعالی در قسم مخلوقات پیدا کرده اول پاکیزه

به آن من عمل داده اگر از شوست پاک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست داده و از من عملی نگاه کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان عمل و شوست مردود داده و کدام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و کدام شخص که مسلمان عمل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خوارج و پیروان قدیمه، جبر علیه غیر 39 فرق است روایتش و پیروان شیعیان، جنسی و غیره 33 فرق است. فرق بی از گفته خوب مصطفی (ص) اول با حضرت ابوبکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روایتش به آن اندازه گشتن است که بود و تعداد به اندازه گشتن نیستند سوم با حضرت عثمان غنی (رض) با پیامد حضرت علی شیر خدا به خلافت تسین گردیده بودند اما خوارج به مقابل حکومت اسلامی شان مخالفت نموده و به آن اندازه ظلم کردند که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رتبه لعین صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین آنچه کردن کفر است و فرق بی گشتن نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنفیر صحران کتله به خاطر مسلمان تسین شده از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خوارج توبیده شده معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبیده سوم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده اند الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام با حمله باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و بیگ مزه کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکجیم و باطل پرست بید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما حسب در مقال 72 فرق کرده خوارج روایتش، شیعیان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست بی، که خیزون کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است گفته که در بی ای روان هستند در غیر آن کتاب الفرق بین فرق و همچنین ما حسب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از اهل و مذہب است که گفته توبه کنید و راه منافقین را راندند.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پرگوشه است که در میان دو گوشه شیردار از آن مردود طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او بی جاملان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیره دیگر شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حرکت مترسد و حوسم بیگی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن شوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس برادر بیگی حکم میکند و از بد منی میکند و در بیان اصلاح به خواهد منافق در جای خوب خاطر حق و نماید میکند مخلوق از بیگی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر رفیق از بیگی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاده است است منافق بخاطر اینکه منافق میکوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کفار است و نام نهاد مسلمان خوارج و پیروان قرآن را ترسد میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل بیگ که کرده و کراهی فرق یا سید باطل به تک بکوه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته مرتد اند به دلایل باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عابد باطل پرست عبد الوهب ثوری و خواجه غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقه نام نشان اسلام و ایمان است و خشیت اسلام و ایمان نیست. مثل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ زنده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد موس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء و اولیاء الله در قبرستان است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مرو زرافت بسته شود از زمان بالای سینه بخاطر که به غیر مرد و انداره کرده مرتضی‌المطین مرد و زن مرد و ایشان است است مرد و جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب خیر و برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین معاد است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارند دست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه در نوح احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و بار اول و در اخیر و خواندن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل صالحین است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه صالحین - مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد است سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره صالحین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه - تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب خیر و برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کتله کشیده می شود و در جات بلا و او می شود خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره الفتح بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سبب عمل در معصومین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشعری توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نماند است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلی کتبه دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.



1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده ، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل ، جبریه ، قدره ، کفر ، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است..
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان می رود و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز ، اول ، دوم ، سوم ، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول ، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطانی میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمنها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبندین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

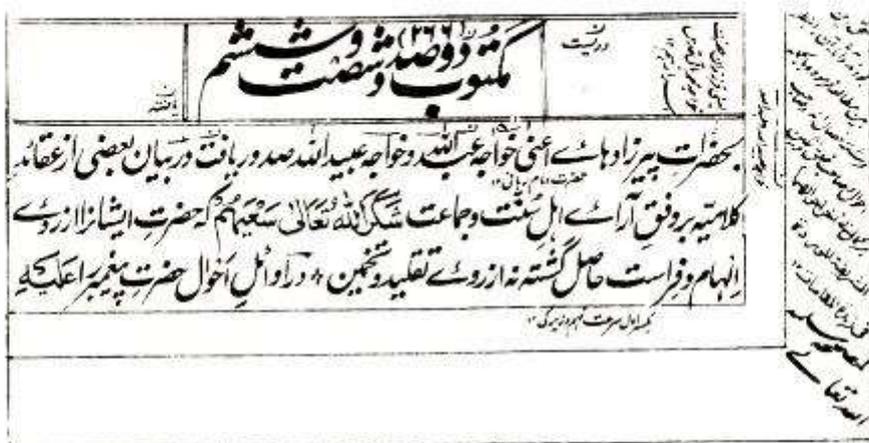
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ وَبَدَّهَ بُوَيْدًا كَمَا سَيُفْرَأُ مِنْهُ تَوَازُجُ مَجْتَمِعَاتِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَاصُلِ  
 بِحَضْرَتِ خَوانِصَرِ نَعُوذُ كَمَا نَعُوذُ بِوَدَائِعِ رُوحِ نِزَانِ رُوحِ حَضْرَتِ اِيْشَانِ رَاوِرِ مَسْئَلَةُ اَزْ سَائِلِ كَلَامِيَّةِ رَايِسِ رِيْضِيَّةِ  
 عَلِيَّيْهِهِ اسْتِ وَحُكْمِ جَدِّ اَلَيْكِيْنِ دَرِ اَكْثَرِ مَسَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَّةِ وَارْتَدُّهُ بِاِبْيَانِ رُوقُلَا سَفِيْهِ فَوْقِ  
 وَكَيْ مَشِ اِيْشَانِ وَرُوقُلَا عِيْدِهِ وَزَنَاوَقَةُ كَمَا رَاوِعُوْقِيَّةِ رَا نَا اَقْمِيْدِيَّةِ لِبَضَالَتِ رَفْعَةِ اَنْدُوْرِيَّةِ بِمِيَانِ لُطْفِيَّةِ  
 اَزْ اَحْكَامِ فِقْهِيَّةِ كَيْ بَصَلُوَّةِ مُتَعَلِّقِ اَنْدُوْرِيَّةِ بِاِيْشَانِ كَمَا لَاتِ طَرِيْقَةُ عَلِيَّةِ نِقْشِ بِنِيَّةِ وَالتَّزَامِ اِيْشَانِ مَرْتَابَتِ  
 سُنَّتِ رَاوِرِ بِمِيَانِ مَنَعَ اسْتِخْرَاجِ عِنْمَا وَنَمَّ اَزْ حَضْرَتِ مَجْلِسِ رُفَاعِصَانِ وَطَلَبَتِ اَنْ اَكْتُبَ لَهَا اَلْحَقَّ اَلْحَقَّ  
 سَرَبَتِ بِيْتَرُوْنِ اَنْعِيْبُ رُوْحِيَّةِ اَلْحَيْرِ اَعْلَى اَلْحَيْلِ وَالتَّصَلُوَّةِ وَبِيْتَعِيْرِ اَلْحَوْلَاتِ بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رَاوِرِ  
 كَرَامِ مَعْنَا يَكُوْنُ اِنْ فِقْهِيَّةِ اَنْتَرِ اَقْدَمُ مَرْغُوْبِ اِحْسَانِ مَسْأَلَةِ وَالدَّرْزِ رُكُوْا اَشْمَا اسْتِ وَرِيْنِ طَرِيْقِ سَبْقِ اَلْعَفْ  
 بِي رَاوِرِ اِيْشَانِ كَرَفْتَةُ اسْتِ وَرُجُوْعِي حُرُوْفِ اِيْنِ رَاوِرِ اِيْشَانِ اَمْرُوْحَةُ دَوْلَتِ اَنْدَرَا جِ اَلْهَمَا  
 فِي الْبِدَايَةِ بِبِرْكَاتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرُوْهُ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْطُوْنِ رَا بَصِيْدَةُ نَعْمَتِ اِيْشَانِ  
 اِيْفَتَةُ تَوْجِيْهِ شَرِيْفِ اِيْشَانِ دَرِ رُوْقِيْمِ اَهْ اِيْنِ نَا اَجَالِ رَا بِنَسَبِ نَقْشِ بِنِيَّةِ رَسَانِيْدِهِ وَحَضْرَتِ رِغَا صِلِ اِيْنِ  
 اَكْبَارِ رَا اَعْطَا فَرْمُوْدَهُ دَرِ رِيْنِ مَدَتِ قَلِيْلَةً اَنْجُوْ اَرْجِيَايَاتِ وَظَهْرَاتِ وَاَنْوَارِ وَاَنْوَانِ وَتَسْبِيْحِ رِيْغِيْمِ  
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيْمَا كَيْ لُطْفِيْلِ اِيْشَانِ رُوْ وَاوَهُ جِيْ مَشْرُحِ وَبِدُوْجِيْ بِاِيْنِ اَنْفِصِيْلِ اَنْ نَمَايُوْجِيْمِ تَوْجِيْهِ شَرِيْفِ اِيْشَانِ  
 دِيْقِيْقَةُ مَانَدِهِ بِاَشْدُ دَرِ مَعَارِفِ تَوْجِيْدِ وَاَشْجَاوُ قُرْبِ وَنَحِيْتِ وَاعَاظِ وَمَسْرِيْنِ كَمَا بَرِيْنِ فِقْهِيَّةِ كَشَاوُ نَدُوْ اَوْ حَقِيْقَتِ  
 اَنْ اَطْلَاعِ نَدَاوُ نَدُوْ وَوَقْدَتِ دَرِ كَثْرَتِ وَشَا هِدَةُ كَثْرَتِ دَرِ رُحْمَتِ اَزْ عَدَاوَاتِ وَتَسَاوِي اِيْنِ مَعَارِ  
 اسْتِ بِاَجْمَلِ اَنْجَا كَمَا نَسَبِ نَقْشِ بِنِيَّةِ اسْتِ وَحَضْرَتِ رِغَا صِلِ اِيْنِ اَكْبَرِ نَامِ اِيْنِ مَعَارِفِ بَرِ زَبَانِ اَوْرُوْنِ  
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهُوْدِ شَاهِدِ رَا بِمِيَانِ نَمُوْدُوْنِ اَزْ كُوْنَةُ لُطْرِي اَسْتِ كَا رِفَا نُهُ اِيْنِ اَكْبَرِ بَلْبِنْدِ اسْتِ  
 بِهَرِ زَبَانِ مَعْنَى وَرَقَا نَسَبِ نَدَاوُ دَهْرِ گَاهِ اِيْنِ طُوْرُوْ لَتِي رِفْعِ اَلْقَدْرِ اَزْ حَضْرَتِ اِيْشَانِ بِاِيْنِ مَقْرَبِ  
 رَسِيْدِهِ بِاَشْدُ اَكْرُوْرِدَتِ عَمْرُ سَرِخُوْرِ رَا بِاِنْمَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَةِ عَمَلِيَّةِ شَا كَرُوْهُ بِاَشْدُ نَسَبِ نَدُوْ كَرُوْهُ بِاَشْدُ  
 اَزْ تَقْصِيْرَاتِ خُوْدِ جِيْ مَعْرُضِ نَمَايُوْجِيْمِ رَسَنْدِ گِي اَسْتِ خُوْدِ جِيْ اَظْهَارِ تَمَايِدِ اَنَا مَعَارِفِ اَكْبَرِ گَاهِ خُوْدِ جِيْ

این حدیث در کتاب...

در بیان...

در بیان...

در بیان...

















درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتہما این بخیروان بفتح  
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد للہ الذی ہذا انا ہذا و ما کنا لہتدی لک لاک ہذا انا  
 اللہ لقلنا جہادت رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم و عیالہ شیح محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است  
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الا ضرب  
 عجایب کار و بار است شیح محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال  
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی  
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و شیح محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند  
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند بہت ازین طائفہ کہ ہم شیح را طعن ملامت میکنند و ہم  
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیح را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب  
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس  
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ماند و شیح را کہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب  
 کشفی چگونہ تذکرہ و شعور و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ تقلید  
 توان کرد و قال لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت  
 وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخص و اروا و اصل سخن  
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان  
 جمیع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقولات  
 ال حق جمیع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته  
 بر شکیلی محلی است و اشتباہ نامندہ حکما لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و نیست کہ ممکنات با سربا  
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ مستند با سبب و قیاد و مختار  
 اند کہ از کتب علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعلی ہذا اللہ شیخ الذی و ففتح اللہ سبحانہ اندیمتہم و کسرہ آسے و رسلہ و وحدت وجود ہم غیر ازین طائفہ باشد شریک اند چہ چند شیح ویرین مسئلہ نیز طرخص و اروا و اصل سخن شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعقولات ال حق دارد ناقابل توجہ است شایان جمیع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان باین مسئلہ را بمعقولات ال حق جمیع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامہ شدہ و مشکوک شجاعت ظفرین را حل ساخته بر شکیلی محلی است و اشتباہ نامندہ حکما لا یخلف علی الشاظرین ہم باید و نیست کہ ممکنات با سربا چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ مستند با سبب و قیاد و مختار اند کہ از کتب علم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ











انسان است حکم تقدیر

قدس است بجهت آنکه زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که بنا بر حسب  
 و خوب که قدم از لوازم است از اشیا و صفات و افعال که ام است و این سبب که تمام اطلاق آن  
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندر نقص را کمال  
 انکار و این نیز نزد فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است جبر است ترا که امور نامتناهی را بجناب سر  
 تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشائسته را بجناب او بجهت آنکه متناسب بود و بعثت است که باطل را از حق  
 جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که برهه حق بطلن است  
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بندگی را بسعادتی قرب و وصل موعده بجل سلطان که میسرانند و بوسله  
 بعثت اطلاق بر فضیلت موعده جلش آنکه میسر میشود و حکما و جوار تصرف و رنگ و انفعال را تمام  
 جواز آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت  
 و انکسار و برهه نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکا بعثت نماید و بجهت آنکه بعثت عمل  
 کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام  
 الهی حکمت نه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و انحصار  
 توفیق تکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا  
 اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال  
 پیدا کند اما تعلقی که باین بکمی یولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه  
 و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در  
 جرس و شهوتیه و همه وقت تدبیر او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود  
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود او  
 از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف  
 ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود او

سوال سلطان  
 سبب آنکه بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و بعثت است که برهه حق بطلن است بتوسط آن دعوت می فرماید و بندگی را بسعادتی قرب و وصل موعده بجل سلطان که میسرانند و بوسله بعثت اطلاق بر فضیلت موعده جلش آنکه میسر میشود و حکما و جوار تصرف و رنگ و انفعال را تمام جواز آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اینها رحمت و انکسار و برهه نفس آماره گشته بکلمه شیطان بعین انکا بعثت نماید و بجهت آنکه بعثت عمل کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود سوال عقل فی حد ذاته هر چند در احکام الهی حکمت نه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و انحصار توفیق تکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدیرت پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل هر چند آن مناسبت اتصال پیدا کند اما تعلقی که باین بکمی یولانی داشت با کل اهل نگر دو و مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه و انگیزه او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضیه و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در جرس و شهوتیه و همه وقت تدبیر او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد اینها شد پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود او از سلطان و هم و تصرف خیال معنون بودند و از شایان و خطه خطا محفوظ نباشند بخلاف ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود او

نکته و تفسیر و تفسیر



۲۰

وفا و پیش آمدیم خود و ضلع سے شد و ہم اور اضلع میں ساخت عبادا ایا الله سبحانه انزا کر اور جو  
 بواع شرعی نے ہو نہ کہم فی القصاص حیو یا اولی الالباب اگر چہ حاکم بناش  
 نے ہے بہ کند زنگے مست و کعبہ تے پیا ائمہ گویم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و عباد  
 تم لوگ اویند سبحانہ پس ہر حکمے و تصرفے کہ و ایشان فرمایہ عین خیر و صلاح است و از شاہ ظلم و فساد  
 نیز ہر است لایساکل معنی ما یفعل کہ از تیرہ ائمہ از تیرہ اوہ کشاہ زبان جز بہ سلیم اوہ  
 و از تیرہ ابد و خ فرستد و عذاب ابدی فرمایہ جائے آخرت نیست و در باب تخریف متناشئہ  
 ستم پیدا کند بخلاف املاک ماہر فی تحقیق املاک اویند سبحانہ کہ جمیع تصرفات از او رہا عین ستم  
 زیرا کہ صاحب شرع بوسط بعضی مصالح آن املاک را با نسبت دادہ است و فی تحقیق املاک اویند  
 سبحانہ کہ یہ تصرف باور نہا ہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرمودہ  
 و مصالح ساختہ آنجا ان بزرگواران علیہم الصلوٰت والسلام انہم حق جہن علی اہل انہم و وہ اند  
 و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتناب و بیان بزرگواران علیہم الصلوٰت  
 والسلامات و التعلیقات ہر چند خطا تجویز فرمودہ اند اما تقریر خطا و حق ایشان مجوز نہ شدہ اند و گفتہ اند  
 کہ زود ایشان را بان خطا متنبہ میسازند و نہ از ک ان بصوب میفرماند تلامذہ اعتقاد ذلک است  
 عذاب قہر کا فران را و بعضی از عاصیان اہل ایمان را حق است مجرب صادق علیہ علیہ الصلوٰت  
 والسلامات ان زمان خبر دادہ و سوال شد کہ جو کجیم مومنان را و کافران را و فرقی حق است قبر برست  
 و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و چہ نسبت بعد از فرمودی ارد کہ انقطاع نہ پر است بوجہ  
 دیگر نسبت بعد از آخرت کہ فی تحقیق از عذاب ہائے آخرت است کہ یمہ الناس لیموتون  
 علیہا خدا و تعیشوا انزلت فی عذاب القہر چہ بنین راحت قہر نیز ہر دو جہت دار و سعادت مند کے  
 است کہ از ولادت و معاصی او کجماں کرم و رافت و رگد زرد و اصل مباحذہ نہ فرماید و اگر در مقام خدا  
 آئینہ کمال حمت کفارت گناہان اور الام و جہن منبوی سازند و اگر بقیہ ماندہ باشد بصعقہ قہر

۱۲

۱۳

۱۴

۱۵

۱۶

۱۷

۱۸

۱۹

۲۰

۲۱

۲۲

۲۳

۲۴

۲۵

۲۶

۲۷

۲۸

۲۹

۳۰

۳۱

۳۲

۳۳

۳۴

۳۵

۳۶

۳۷

۳۸

۳۹

۴۰

۴۱

۴۲

۴۳

۴۴

۴۵

۴۶

۴۷

۴۸

۴۹

۵۰

۵۱

۵۲

۵۳

۵۴

۵۵

۵۶

۵۷

۵۸

۵۹

۶۰

۶۱

۶۲

۶۳

۶۴

۶۵

۶۶

۶۷

۶۸

۶۹

۷۰

۷۱

۷۲

۷۳

۷۴

۷۵

۷۶

۷۷

۷۸

۷۹

۸۰

۸۱

۸۲

۸۳

۸۴

۸۵

۸۶

۸۷

۸۸

۸۹

۹۰

۹۱

۹۲

۹۳

۹۴

۹۵

۹۶

۹۷

۹۸

۹۹

۱۰۰

و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را  
 چنین نکتی بود و ملوخته او را با برت اندازند عین عدلست اما او کسی بر گناه کاران و مشرسان  
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او حجت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم  
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا وَأَغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ مُحَمَّدٌ مِّنْ رَّبِّكَ سَيِّدٌ مِّنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ  
 وَعَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ رُوِيَ قِيَامَتِ حَقِّ اسْتِ و در آن روز سموات و کواکب و ارض  
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون **مهر** و م و ما چیز خواهند گشت آسمانها منشق گردد  
 و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره میشوند این عذاب و افتاد و بفرخ آوای  
 تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها برانگیخته و بدو قیاسه اعلام سموات و کواکب را استخراج  
 کنند و فضا و بر آنها جانزندان را اینها را از وی و ابدی گویند معدنک متاخران ایشان  
 از خبر حق خود را و در زمهر اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی  
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه  
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند  
 و حال آنکه آنحضرت **ص** قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیات قال الله  
 تَعَالَىٰ إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا  
 الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَفُجِعَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتِ الْأَرْضُ وَانشَقَّتْ ذَٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ  
 کثیراً و می دانند که مجرب و تفوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم بحقیقته من الذین  
 بالضم و مرقه باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و وید و بدو سخط القتل  
 و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیهم و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است  
 استماع و بعضی از جلالان طوز نبوت از وجود این امور از حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه  
 طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت امکان طوز نبوت است بجا

مفهوم این است که در آن روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مهر و م و ما چیز خواهند گشت آسمانها منشق گردد و ستارها افتار پسید کنند و بریزند و زمین و کوهها پاره میشوند این عذاب و افتاد و بفرخ آوای تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها برانگیخته و بدو قیاسه اعلام سموات و کواکب را استخراج کنند و فضا و بر آنها جانزندان را اینها را از وی و ابدی گویند معدنک متاخران ایشان از خبر حق خود را و در زمهر اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند بحسب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اندکال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگیزند و حال آنکه آنحضرت ص قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیهم الصلوات و التسلیات قال الله تعالی إذا الشمس کوررت وإذا النجوم انکرت وقال الله تعالی إذا السماء انشقت وإذا الأرض انشقت وقال الله تعالی و فوجعت السماء فكانت أبوابا و سفيت الأرض و انشقت ذلك في القرآن کثیراً و می دانند که مجرب و تفوه بکلمه شهادت و اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم بحقیقته من الذین بالضم و مرقه باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و وید و بدو سخط القتل و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیهم و علی الله الصلوات و التسلیمات از آن خبر داده است استماع و بعضی از جلالان طوز نبوت از وجود این امور از حد اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و چه طوز عقل است اخبار صاوتی ابدی را بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت امکان طوز نبوت است بجا









این همه بزرگی کیافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود معال الله تعالی قدر  
 کانت لکم انتم حسنة و انتم کلمة الذین معکم اذ قالوا لکم انما جئناکم مع انذار و انما جئناکم مع انذار  
 من ذنوبکم کفرنا بکم و بدل ابدیتنا و ربکم اعدا و انکم بعد انکم اعدا و انکم بعد انکم اعدا  
 و توبع علی و نظر فقیر از برائے حصول رضا حق بجز آن عکلا برابر این تبری نیست می بماند حضرت  
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کافری عدوت ذاتی است و اولیة ذاتی مثل لاش و غیره است و عدوت  
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جعل لکم لظلمة و ظلموا بنا جزای این عمل شیخ است و الله برائی  
 نفسانی و سایر اعمال استینار نسبت ندارند زیرا که عدوت و خصمت نسبت به اینها ذاتی نیست اگر  
 خصمت است بصفت نسبت است اگر خصمت نسبت به اینها است پس اینها عدوت و نارحمت است  
 گشت بلکه مغفرت ایشان است و نسبت خود داشته باید است که چون کج و کوفرا ن عدوت ذاتی  
 مستحق گشت ناچار حرمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت یکا فران نرسد و صفعت  
 رحمت نوع عدوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اولیة است و آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است  
 و صحیحی مکتوبی مراد از خصمت مخصوصاتی باید داشت که مخصوص بصفا و مومنان است و خصمت  
 ذاتی که بشرکان مخصوص است سؤال اگر گویند که در دنیا کافران را از حرمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت حرمت رفیع عدوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که  
 حصول حرمت در دنیا کافران را باعتبار ظاهر و صورت است و فی الحقیقت استیراج و انید است  
 در حق ایشان که میباید بگویند انما ائمتهم به من ممال و دنیاین نسلیع کلام فی التخلیفات بل  
 لا یستعرون و کریمه سستند از جعفرین حدیث لا یعدونک و املک نه من کبیرة مستیزن  
 شاه این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و دوزخ جز آن کفر است و بر  
 اگر پسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر جاهل شود و عظیم تر اعمال کفر مینماید و عکلا کفر او کم میکند

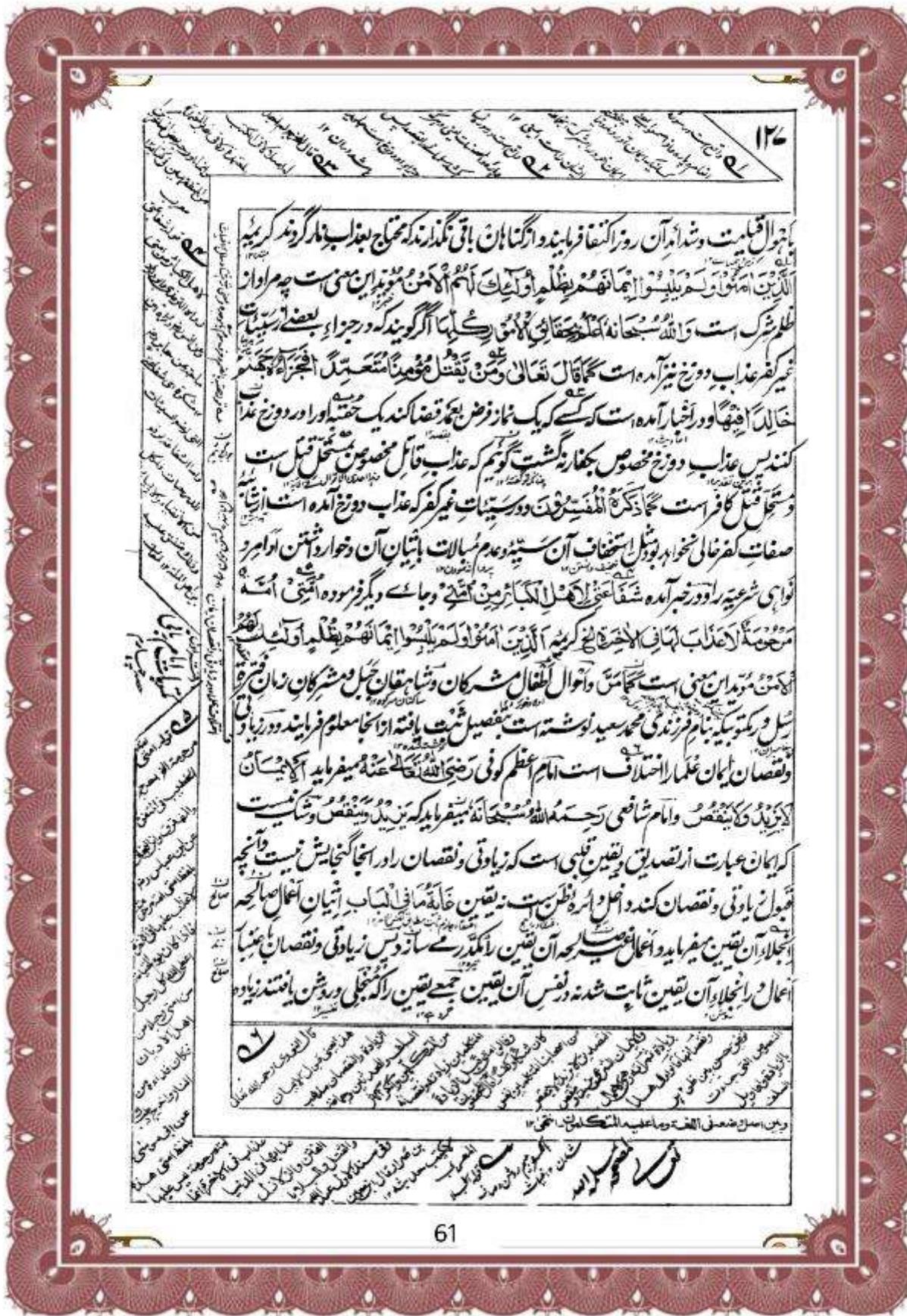
فانک انما جئناکم مع انذار  
 من ذنوبکم کفرنا بکم و بدل  
 ابدیتنا و ربکم اعدا و انکم  
 بعد انکم اعدا و انکم بعد  
 انکم اعدا و انکم بعد انکم  
 اعدا و انکم بعد انکم اعدا  
 و توبع علی و نظر فقیر از  
 برائے حصول رضا حق بجز  
 آن عکلا برابر این تبری  
 نیست می بماند حضرت حق  
 سبحانه و تعالی را با کفر و  
 کافری عدوت ذاتی است و  
 اولیة ذاتی مثل لاش و غیره  
 است و عدوت ایشان بالذات  
 دشمنان حق اند جعل لکم  
 لظلمة و ظلموا بنا جزای این  
 عمل شیخ است و الله برائی  
 نفسانی و سایر اعمال  
 استینار نسبت ندارند زیرا  
 که عدوت و خصمت نسبت  
 به اینها ذاتی نیست اگر  
 خصمت است بصفت نسبت  
 است اگر خصمت نسبت به  
 اینها است پس اینها عدوت  
 و نارحمت است گشت بلکه  
 مغفرت ایشان است و نسبت  
 خود داشته باید است که  
 چون کج و کوفرا ن عدوت  
 ذاتی مستحق گشت ناچار  
 حرمت و اذیت که از صفات  
 جمال است در آخرت یکا  
 فران نرسد و صفعت  
 رحمت نوع عدوت ذاتی  
 نماند چه آنچه بذات  
 تعلق دارد و اولیة است  
 و آنچه بصفت تعلق دارد  
 پس مقتضای صفت  
 تبدیل مقتضای ذات  
 نمواند که در آنچه در  
 حدیث قدسی آمده است  
 و صحیحی مکتوبی مراد  
 از خصمت مخصوصاتی  
 باید داشت که مخصوص  
 بصفا و مومنان است و  
 خصمت ذاتی که بشرکان  
 مخصوص است سؤال اگر  
 گویند که در دنیا کافران  
 را از حرمت نصیب است  
 چنانکه تو بالا تحقیق  
 آن کرده پس در دنیا  
 بصفت حرمت رفیع عدوت  
 ذاتی چگونه نمود  
 جواب گوئیم که حصول  
 حرمت در دنیا کافران  
 را باعتبار ظاهر و صورت  
 است و فی الحقیقت  
 استیراج و انید است  
 در حق ایشان که میباید  
 بگویند انما ائمتهم به  
 من ممال و دنیاین نسلیع  
 کلام فی التخلیفات بل  
 لا یستعرون و کریمه  
 سستند از جعفرین حدیث  
 لا یعدونک و املک نه  
 من کبیرة مستیزن شاه  
 این معنی است فلیفهم  
 فائدة جلیله عذاب  
 ابدی و دوزخ جز آن کفر  
 است و بر اگر پسند که  
 شخصی با وجود ایمان  
 رسوم کفر جاهل شود  
 و عظیم تر اعمال کفر  
 مینماید و عکلا کفر او  
 کم میکند

فانک انما جئناکم مع انذار

و اولاً انزال آرزویشم نه چنانکه گشت مسلمانان همت بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علمایم که آن شخص  
 در آخرت بعد از ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اختیار صلاح آمده است که سیکه در اول او متذکر فرزند  
 انسانیان بود و در فرخ او را بیرون نخواهد آمد و در عذاب محله نخواهد گشت تحقیق این مسئله  
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب محله نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه و تعالی  
 و اگر با وجود ایمان هم کافر فرزند ایمان نیز در عذاب و فرخ مبتلا خواهد شد که اگر بکرت آن فرزند ایمان  
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری می نجات یابد فقیر بکلمات عبادت ششگانه توبه بود  
 که عالم را در قریب با حقیقت رسیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند  
 متوجیه وضع آن ظلمات شده فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن ظلمات آشی از صفات کفر است  
 که در روئے گدازست و منش آن که در اوقات مملکت اوست با کفر و اهل کفر توجیحات وضع آن ظلمات  
 تکلیف ترقیة او از آن ظلمات مربوط بعد از آن است که جز او کفر است و نیز معلوم شد که دره از  
 ایمان دارد که بکرت آن آخر او را از فرخ خواهد برد و در چون این حال او روئے مشاهده  
 نمود و بخاطر گذشت که آیا چیت از او نماز باید کرد و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز باید کرد پس مسلمانانے که  
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانچه اینها نماز باید کرد و چهار سخن  
 نباید ساخت حکماً العمل الذم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند  
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان کفر کفر است اگر کافر است  
 عذاب ابدی جز او کفر است و اگر در ایمان نیز در حبس نماند او عذاب موقت است از بار و در  
 سزا کربان **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان شاء الله تعالی غفر ان شاء الله تعالی توبه و فقیر عذاب و فرخ موقت باشد یا محله  
 مخصوص کفر است و بعدفات کفر محاسبه می شود و اهل کفر که گناهان ایشان بخت نماند  
 بتوبه یا شفاعت یا عجز و عقود احسان و نیز آن که با بر آلام محن و توبی باشد را در نکات موت  
 کفر نماند است که در عذاب آنها حجت را بعد از قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

علمانیان که جز در رحمت و عفو مسلمان مکن یعنی در مکران بخت در آورده و کفر نماند است امید است که انوار

علمانیان که جز در رحمت و عفو مسلمان مکن یعنی در مکران بخت در آورده و کفر نماند است امید است که انوار  
 علمانیان که جز در رحمت و عفو مسلمان مکن یعنی در مکران بخت در آورده و کفر نماند است امید است که انوار  
 علمانیان که جز در رحمت و عفو مسلمان مکن یعنی در مکران بخت در آورده و کفر نماند است امید است که انوار



عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

باجزای اقسام است و شد آن روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
اللذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر لکم الامن من یومئذ من میست چه مردان  
ظلمت شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الا من کلمها اگر گویند که در جزای بعضی از سببها  
غیر کفر عذاب و دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه کفر  
خالد اینها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قضا کند یک حجت او را در دوزخ عذاب  
کنند عذاب و دوزخ مخصوص بخوارگی گشت گویم که عذاب قائل مخصوص شغل قبل است  
و شغل قبل کافر است کما ذکره الفسوف و در سببها غیر کفر که عذاب و دوزخ آمده است از این  
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سبب عدم مسألت با تیان آن و خوار داشتن او امر و  
نواهی شرعی را دور خبر آمده شفا علی کمال الکبار من اکتبه و باس و دیگر فرموده اشقی امته  
مرحوم که از عذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لظلم  
الذین یؤمنون من می است حکام و احوال اطفال شرکان و مشایقان قبل و مشرکان زمان  
سئل و مکتوبه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بخصیصت یافته ادا نما مسلم فرماید و زیاده  
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن  
لا یرید و ینقص و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که ینبذ و ینقص و شکیست  
که ایمان عبارت از تصدیق یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در اینجا گنجایش نیست و آنچه  
معمول زیادتی و نقصان کند و اصل امر یقین است یقین خایه ما فی کتاب ایمان اعمال صالحه  
انجلا و آن یقین میفرماید و اعمال یقین را که در سبب زیادتی و نقصان ایمان  
اعمال را بخلا و آن یقین ثابت شده نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید

عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید  
عنوان فصل در بیان آنکه هر کس که در روز کفر با یمنه و اگر گناهان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که میباید



عنه ان الاستسقاء وادبها بعد بل ليعلم تشكيب الاجتناب منه

امام عظيم كويدنا انما هو من حقا و امام شافعي كويدنا انما هو من انشاء الله تعالى في اخصيت من اهل ايشان  
 اعظمي است مذهب اول باعتبار ايمان حال است و مذهب ثاني باعتبار ايمان و عاقبت كارا ناما شافعي  
 از صورت استمنا اولي و احوط است كما لا يخفى على المتسفي وكرامات اولي بار الله حق است و الاشراف  
 و توجع خوارق عادات از ايشان اين معني از ايشان عادات مسمو كشته است و نكدر ان منكر علم عاوي  
 و ضروري است معجزه نبوي مقرون بدعوي نبوت است و كر است ملي از اين معني خالي است بلكه ضروري  
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشياءه بين المعجز و الكرامة كما ذكره المذكرون و ترتيب افضليت  
 در بيان خلفا راشدين بترتيب خلافت است اما افضليت شيخن با جماع صحابه و تابعين ثابته  
 است چنانچه نقل كروه اند انرا جماعه از اكابر ائمه كه ميكي از ايشان امام شافعي است قال الشيخ الامام  
 ابو الحسن لا تشعرك ان تفضل ان بكنه عمرك على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد رواه عن  
 علي بن فضال و كوفي مملكتيه و بين ائمة الفخريين شيعة به ان اكبر و كرم افضل الائمة ثم قال  
 و رواه عن علي كرم الله تعالى و وجهه نيف و تماون نفسا و كانهم عجا شعا قال فقهر الله ان افضله  
 ما اجهلهم و روى البخاري عنه انه قال خير لنا من بعد النبي علي عليه السلام و السلام  
 و بكرت ممرتهم رجل انما قال انما نحن من الخبيثة فخرت فقال ما انا رجل انما قلت ائمة  
 و صحابته و غيرهم عن علي انه قال لا اولاد له باق ان رجلا افضلتوني علمهم و من رجلا انه  
 فضاحي علي ما هو مفار علي ما على المفدي و الخرج الدار طوم عنه لا احد لحد فصلني على

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including phrases like "امام عظيم كويدنا انما هو من حقا" and "امام شافعي كويدنا انما هو من انشاء الله تعالى".

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including a large signature "امام شافعي" and other smaller notes.











بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

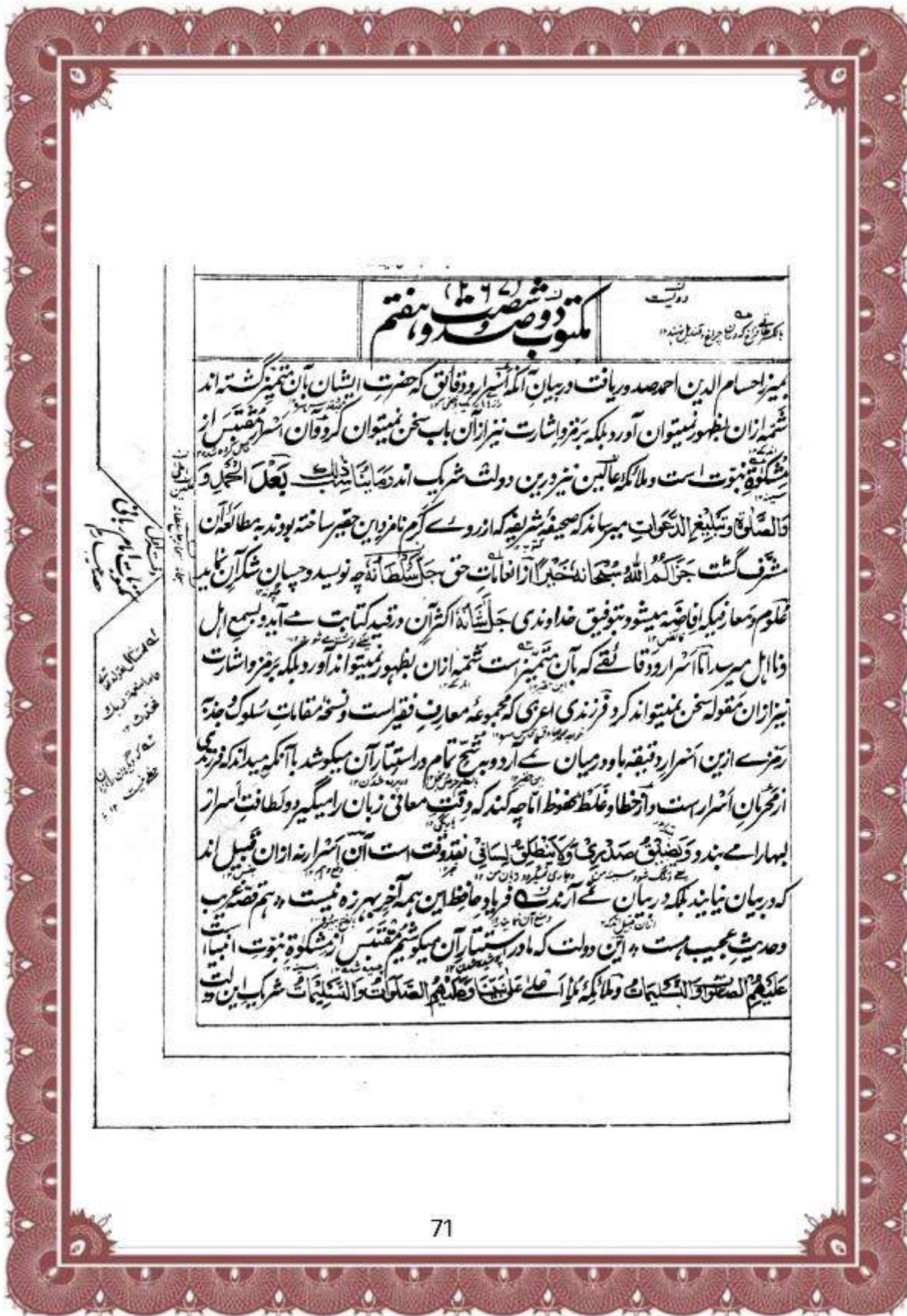
بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکله این بر حکام و کتب تفصیله کوز به تفصیل و ایضاً و مقصود از اینها بیچ مرغیب بر اعمال  
 است بمقتضات علم فقه و وقت الله سبحانه و ایا که در کتب اکتفالی الصلحیه الموقفه للعالمیه  
 الشریعیه بعد آن وقتنا الله سبحانه انه لیس فی العقاید الذمیه محرمه سیداً لمسلمین  
 علیه و علیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی  
 صلوة و نیتن کمالات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مظاهر  
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شریعت آب میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید  
 بکس سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه علمیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زانند  
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقیناً  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روش به باطل نشود چه پائے استدلال جویند  
 و استدلال بزمین که از ایزد کبریا الله تعالی الف کتب و نسبت باعمال تیرے و سهولت حاصل  
 کنند و سخن سیرشی که از آثاره ناشی میشود زایل گردانند و ایضاً مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اول جهو کعبت تصور اول  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بریاضات و مجاہدات تمنائی تصور و انوائی نماید چه  
 این تصور و آن صورت و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه علمیه نقشبندیه اولی و انسب است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 بیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع  
 و نقصان بخورند کرده اند و احوالیکه بران منزهت شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت دانسته منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین







دوست

# مکتوب مشرف و مکتوب

بمکتوبی که در تاریخ ۱۳۰۲ هجری قمری در مشهد

بمیزر احسام الدین احمد صد و ریافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز گشت ته اند  
 ششمه از ان بظهور نمیتوان آورد بلکه بر فرض اشارت نیز از ان باب سخن نمیتوان کرد و ان اسرار مکتوب از  
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و  
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
 شرف گشت جزا که الله سبحانند خیرا از انعامات حق بگشاید آنکه چه نویسد و چنان شکل آن نماید  
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر ان در قدیم کتابت سے آید و سماع اهل  
 و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز گشت ششمه از ان بظهور نمیتواند آورد بلکه بر فرض اشارت  
 نیز از ان مکتوبه سخن نمیتواند کرد و فرزندى امری که مجموعه معارف فیه است و نسخه مقامات سلوک جزوه  
 رتبه ازین اسرار و دقیقه با و در میان سے ارد و بر هیچ تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میدانند که فرزندى  
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معانی زبان را میگردد و کلمات اسرار  
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کتلیق لسانی نقد وقت است ان اسرار نه از ان قبیل اند  
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هر چه نیست در هم تضارب  
 و حدیث عجیب است در این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز گشت از مشکوٰۃ نبوت است  
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیهم السلام و العذات و الشکایات شریک این دولت

مکتوب مشرف  
 مکتوب  
 لغت المکتوبه  
 مکتوبه  
 لغت المکتوبه  
 مکتوبه  
 لغت المکتوبه  
 مکتوبه





که آن متناهی وراثت است چه وارث را از جمیع انواع نکره مورث نصیب است از بعضی قریب بعضی بگد او را از  
 بعضی معین نصیبست و اصل آنست که نصیب بعضی حق اولیای گرفته است و همچنین فرموده حکیم  
 و علی الله الصالحون والسلام و علیما متبعی کاتبی آیه بی اسمی که هر او را علیا علیا و وارثانند و هر که نصیب  
 از بعضی نکره گرفته اند چه وارث را بواسطه قریب جنسیت بچو مورث میتوان گفت بخلاف غیر که ازین  
 علاقه خالی است پس هر که وارث نبود عالمش با آنکه علم او را مقید بیک نوع سازیم و گویم که عالم علم حکام  
 است مثلا و عالم مطلق آن بود که وارث باشد و از هر دو نوع علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم ممکن دارند  
 که علم آنرا عبارت از علوم اویسید وجود است و شهو و وحدت و کثرت و شامده کثرت و وحدت و کثرت  
 است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب معیت اوقالی برنجیکه کثرت و شهو و از باب احوال است  
 کاشا و کلا کشته کاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که  
 بنیاد این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات و الصلوات  
 چه علم احکام و چه علم آنرا بر صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه  
 ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام  
 و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است  
 بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یار به فقیر در کتب سائل خود نوشته است  
 و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقر آنچه توان  
 کرد جمیع انسانی ب کمالات نبوت گفته اند که ایة افضل از الیه و جسته دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت  
 نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را نماند است حکم غایب کرده اند نزدیک باین علم  
 است حکم تبریح سکر بر کوا که حقیقت سحر امید است هرگز سکر را بچو نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک  
 با عالم پاک به دنیا که سحر خوش است اما شکر و علم و کثرت سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوش از اینها شکر  
 علوم و دانسته جزات باین علم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

در بعضی کتب آمده است که هر که از علم او را نصیب وافر بود اکثر مردم ممکن دارند که علم آنرا عبارت از علوم اویسید وجود است و شهو و وحدت و کثرت و شامده کثرت و وحدت و کثرت است از تعارف احاطه و سر بیان و قریب معیت اوقالی برنجیکه کثرت و شهو و از باب احوال است کاشا و کلا کشته کاشا و کلا که این علوم و تعارف از علم است را بر بند و شایان مرتبه نبوت باشند زیرا که بنیاد این تعارف شکر و تقست غلبه عال که متناهی صحیح است علم انبیا علیهم السلام و الصلوات و الصلوات چه علم احکام و چه علم آنرا بر صحیح است که شکر از آنکه آن مرتبه نبوت است بلکه این معارف مندرجه ولایت اند که قدم را بر سر و در سر این علوم را بر سر ولایت بودند از آنکه از نبوت انبیا علیهم السلام و الصلوات جز نبوت ولایت نیز ثابت است اما احکام آن مخلو بند و در جنب احکام نبوت منضم است بی هر جا شود هر شک را به شکار جز نهان بودن چه یار به فقیر در کتب سائل خود نوشته است و تحقیق نموده که کمالات نبوت حکم دریاک محیط دارد و کمالات ولایت در جنب آن قطر است محقر آنچه توان کرد جمیع انسانی ب کمالات نبوت گفته اند که ایة افضل از الیه و جسته دیگر و وجهی آن گفته اند که ولایت نبی فضل است از نبوت او این هر دو فرق حقیقت نبوت را نماند است حکم غایب کرده اند نزدیک باین علم است حکم تبریح سکر بر کوا که حقیقت سحر امید است هرگز سکر را بچو نسبت نمیدانند شیخ طریقت خاک با عالم پاک به دنیا که سحر خوش است اما شکر و علم و کثرت سکر را بر آن ترجیح داده اند کاش سکر خوش از اینها شکر علوم و دانسته جزات باین علم نمی نمودند چه مقرر عقلا است که سحر بهتر از سکر است اگر سحر و سکر مجازی است

تذکره است این علم می بر سکر که جوهره نوزده که فراموش است از احوال و احوال است که مورثان غیر نبوت است



وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما حقہ صحت نیست بنظر ایکہ پینمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۹۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذہیل و خواہست

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر یافت در میان مذہب علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہ است ایشان نافع نیامدہ چہ تا نبی نبوت و تقویت  
ملت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل مجبور و بارہا بہ فتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خجروادہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوہ او فی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہین آتش  
کہ در سنگ و سہ مویع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتدّ النّاس عدلًا با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سہ عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے ذہبہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دین از حق تعالی ذہیل و خواہست

۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را بسمانه عزت و اودان  
 بغایت مستحب است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تعالی و تدبیر و اقتادتی نافع  
 آید که خلاصا لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شراب و موم و تصویر  
 دین و حال آنکه ایشان خود را مقتدای دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ وَ اسْتَعُوذُ بِكُمْ الشَّيْطَانُ فَأَسْأَلُكُمْ  
 ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَاءَ حِزْبِ الشَّيْطَانِ الْآنَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ عَزِيزِ  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته آن عزیز تر  
 آنرا پس سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدعویم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دستانه که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و مساوی  
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بترسند  
 آزاد از علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیکم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشانرا بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عبادا و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شایعیت آن مشاگردشته آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال میسر یافتند لاجرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و شهود  
 عظمت آخرت ثمره شهود و عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است و در حقش

۱- عالم است و در حقش  
 ۲- عالم است و در حقش  
 ۳- عالم است و در حقش  
 ۴- عالم است و در حقش  
 ۵- عالم است و در حقش  
 ۶- عالم است و در حقش  
 ۷- عالم است و در حقش  
 ۸- عالم است و در حقش  
 ۹- عالم است و در حقش  
 ۱۰- عالم است و در حقش























خلق و معارف مدارج اصلی او را میسر است بلکه آنجا که اوست نازل است و نه وصل از ظل وصل  
 او را گذرانیده اند این نوع کامل ممکن بسیار جز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آرزومند  
 متباعده بظهور آید هم منعم است عالمی از و سطور گردد نظر او شافی افراض قلب است  
 و توجیه او در واقع اخلاق روزی نام ضمیمه اوست که مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو آمده است  
 و آرام و انس بجای اوست گرفته بنام سبب دیکه که فرق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین  
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف بسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و حاوی تمام مقامات درجه و محبت از ولایت خاتمه نبوت  
 بهره مند است باجمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری  
 به همدان به بندگی را سماع و وجد مضر است و شافی خروج هر چه بشر الطواق شوق شکر از نظر  
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا معلول است حال او و بوال  
 شکر است یعنی است شکر او شوق بهوائ نفسانی و عینی با ملت تمام من که یکجوش من اذیاء  
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِئِينَ وَالْمُنْتَهَى وَالْمُنْتَهَى هُوَ الْفِئَةِ وَاللَّهِ  
 وَالْبِقَاءِ بِاللَّهِ وَهُوَ الْوَأَسَلُ الْكَامِلُ وَاللَّهُمَّ لِي دَرَجَاتٍ بَعَثَ فِي بَعْضِ دَلُوعِ صَوْلِكَ كَرِيمٍ  
 لَا يَكُونُ مَقْتَبًا أَبَدًا لِدِينِ بَاجِلِهِ سَمَاعِ مَسْطَرَّانِ رَافِعِ اسْتِ وَقِسْمِ اَزْمَتِيَّانِ رَانِيهِ جِنَانِكُمْ  
 بِالْاَكْدَشْتِ لِيَكُنْ بَابِ دَانِسْتِ كَرِزَابِ قُلُوبِ رَانِيهِ سَمَاعِ مُطْلَقًا مَحْتِاجِ الْبَيْتِ بَلَكِ جَاعِدِ رَسْتِ  
 كِبَرِ دَلِيْتِ جَذِبِ شَرَفِ نَشْدِهْ اَنْدُوبِ رِيَاضَاتِ وَجَاهِدَاتِ شَاقِدِهْ مِيخَوَابِنْدِهْ كَقَطْعِ سَافِتِ نَهَائِنِ سَمَاعِ  
 وَوَجِدِ دَرِيْنِ صَوْرَتِ بِيْنِ جَاعِدِ رَاهِدِ وَمَحَاوِنِ اسْتِ وَاكْرِزَابِ قُلُوبِ اَزْمَجِدِ دِيَانِ بَاشِنْدِهْ  
 قَطْعِ سَمَاعِ بِيَرِيشَانِ اَزْمَجِدِ وَجَذِبِ اسْتِ مَحْتِاجِ لِسَمَاعِ نَيْتِنْدِهْ وَنَيْزِ بَابِ دَانِسْتِ كَرِزَابِ  
 قُلُوبِ غَيْرِ مَجْبُوبِ رَانِيهِ مُطْلَقًا نَافِعِ اسْتِ بَلَكِ اَنْتِفَاعِ اَزْ اِنِ مَشْرُوطِ بَشْرَاطِ اسْتِ رِيَدِ وَنَيْفَا  
 كَعَرَطِ اَلْفَتَا اِدْوَا حَلْ اَنْ شَرِاطِ عَدَمِ اِعْتِقَا و اسْتِ بِجَمَالِ خُوْشِ وَاكْرِ تَمَامِي خُوْشِ مَسْقِدِ اسْتِ

کتاب توفیق  
 جامع جمیع کمالات  
 مرتبه ولایت است  
 و حاوی تمام مقامات  
 درجه و محبت از ولایت  
 خاتمه نبوت بهره مند  
 است باجمله در شان او  
 این مصراع صادق است  
 آنچه خوبان همه دارند  
 تو تنها داری به همدان  
 به بندگی را سماع و  
 وجد مضر است و شافی  
 خروج هر چه بشر  
 الطواق شوق شکر از  
 نظر سماع در آخر  
 این مکتوب تحریر  
 خواهد یافت انشاء  
 الله تعالی و جدا  
 معلول است حال او  
 و بوال شکر است  
 یعنی است شکر او  
 شوق بهوائ  
 نفسانی و عینی  
 با ملت تمام  
 من که یکجوش  
 من اذیاء

عنه و ازین جهت هر کس است که از باب قلب باشد و ازین جهت هر کس است که از باب قلب باشد و ازین جهت هر کس است که از باب قلب باشد





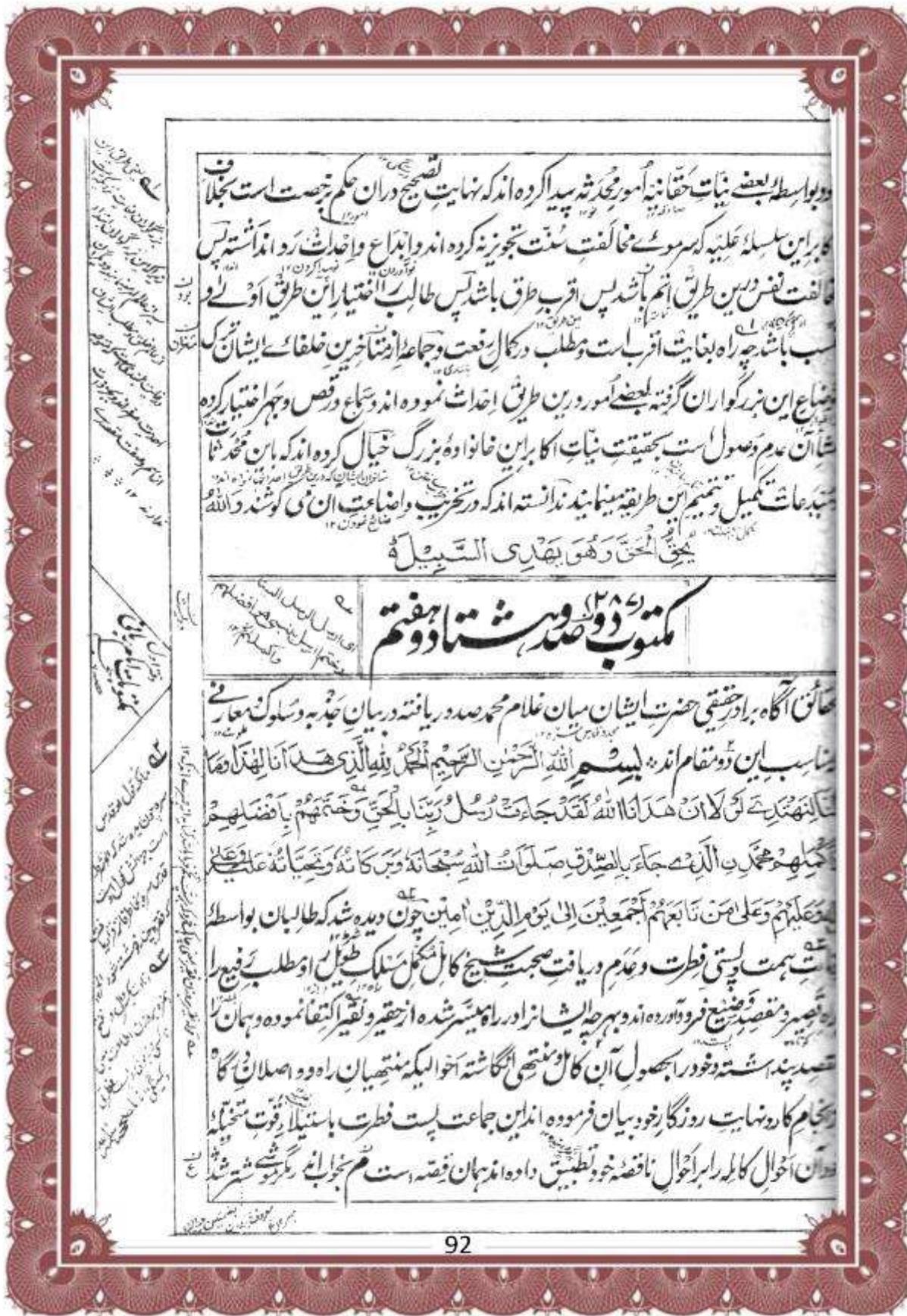






در صورت بقا با شدت شایسته تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی امر  
 و الحقی ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب والیک تعالی المرجع والمداب  
 المحمد لله رب العالمین اولادنا و احرارنا و الصلوة والسلام علی رسوله دائماً و متواکلاً

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 والصلوة والسلام علی  
 محمد و آله الطیبین  
 الطاهرین  
 و علیهم السلام  
 و بعد



و در بواسطه بعضی نیات حقیقتیه امور مجدثه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً  
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس  
 گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام  
 مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصفت ما و هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 بسیار این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ**  
**وَحَمْدُهُ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعْدَانُهُ عَلَيْهِ**  
**وَعَلَى مَنْ تَابَعْتُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ** چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را در راه همیشه شده از حقیر و تقیر انعام نموده و همان  
 تصدیق داشته و خود را بصول آن کمال منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان را و در اصلاح آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله  
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند و مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند آنگاه پس گفتند نفس درین طریق اتم باشد پس اقباب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چه راه بغایت اقباب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که در این امر بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قیاس و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرج تمام مقدمات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماع این می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی



سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علیّه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب طیل و کفری که لطفی موانع + فتنه کجاست فی حدیثی که فی حدیثی سبها آنکه و هو شیخ آنکه  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلقات اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف تفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول  
 با کمال مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 به نفس با روح درین مقام متوجه است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

سج است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مناسبت ظاهری باعث آن تحیل می شود و چون در طریق علیّه لقبندیه جذب بر  
 سکون مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایب زاریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامریل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کب طیل و کفری که لطفی موانع + فتنه کجاست فی حدیثی که فی حدیثی سبها آنکه و هو شیخ آنکه  
 کبیل و نعم الملک و نعیم الکیل این مکتوب شمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 بیان معارفی که بمقام جذب تعلقات اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک اردو و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف تفرقه است که طاربان را در استن آنها کاشیه المنفعت است مقصد اول  
 با کمال مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که منجذب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 به نفس با روح درین مقام متوجه است و خلقت با نور درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیر الی امدد و تحقق سیر فی امدد

بر آنکه سنی فرق و جمع همانیکه در سید و شمس است چنانچه از سائر مشرکین نقل نموده اند و از جمله علمای زمانید

بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بلکه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت چنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز بچون  
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

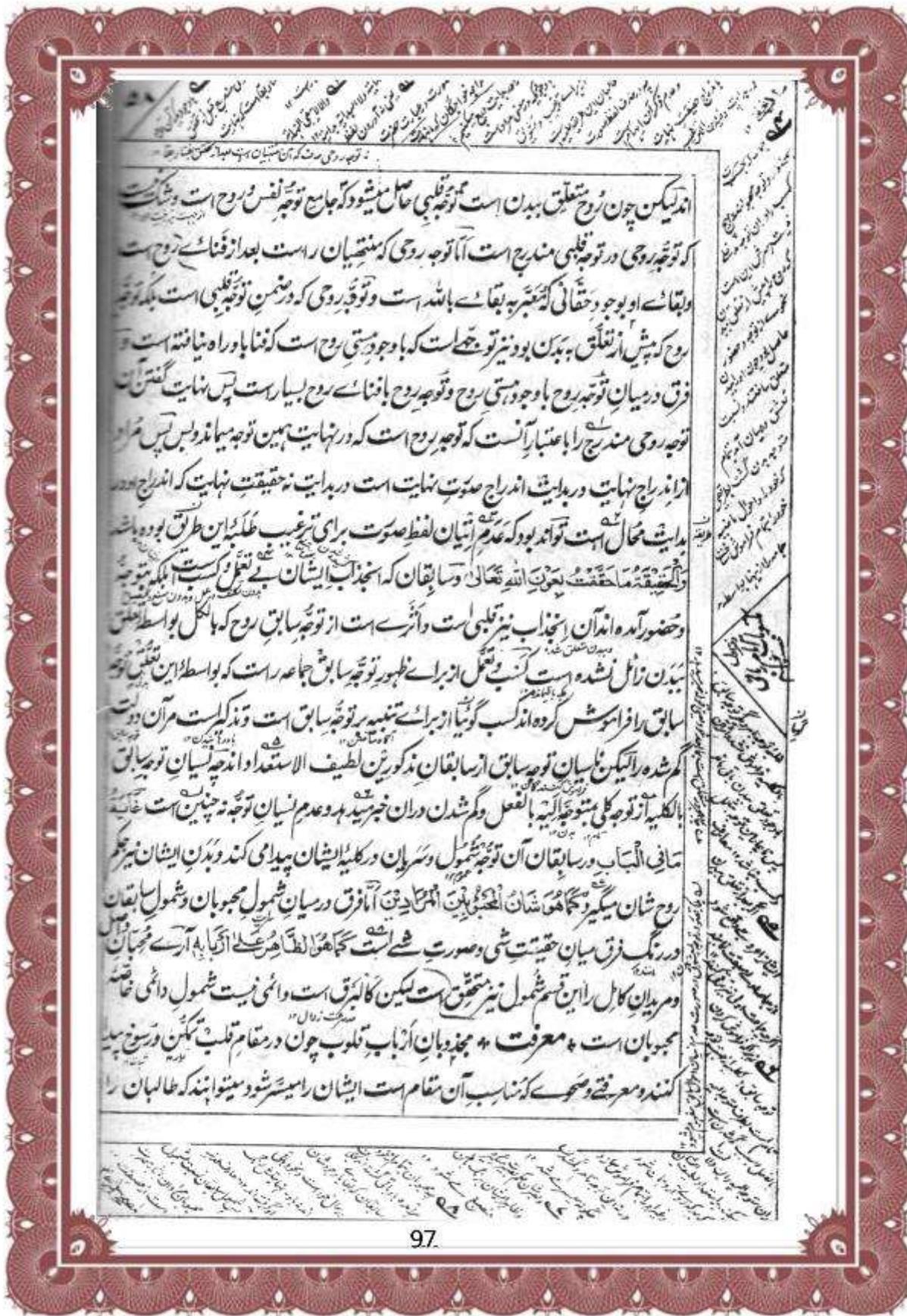
سید و شمس در سید و شمس است چنانچه از سائر مشرکین نقل نموده اند و از جمله علمای زمانید  
 بلکه بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع که بسیر عن الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر گدای  
 مرد میدان که شود به پشته آخر سلیمان که شود به قطعه الفرق بین جذب المذنب و جذب  
 المذنب تدبیر شهود این مجذوبان از باب قلوب در پرده کثرت است این معنی را معلوم کنند یا نه  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح که بطیافت و احاطه و سر بیان بتوجه خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علی صفة تبه و با این مناسبت شهود روح را شهود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطه و سر بیان و قرب و معیت هم برین قیاس است زیرا که نظر سالک بتوجه نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شهود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب هم  
 در رنگ شهود است شهود حق سبحانه که بلکه محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابسته بمحصل  
 نهایت سیر الاله غیر است به بیچکسرا تا نگردد او فنا در نیست راه در بارگاه کسب را به  
 اطلاق شهود درین مقام از تنگی میدان عبارت است و الا کارخانه این بزرگواران با و راه و راه  
 شهود و شعارفت چنانکه مقصد ایشان بچون و بیچگونه است اتصال ایشان با سچانه نیز بچون  
 و بیچگونه است چون راه بچون راه نیست لا یجیل عطاء الا عطاء الهی اتصاله  
 شریف بقیاس به هست رب الناس را با جان ناس به احاطه و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک که نهایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اهل حق شکر  
 الله تعالی سعید هم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب که کنند بزرگ میفرماید هر که گوید نزدیکم دور است و هر که دور است نزدیک است  
 تصحیف اینست علی که متعلق بتوجیه وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب که جذب میدان کرده اند و بر او سلوک قطع متنازل نمایانند این علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبان که کسل از قلب بجلیت مستوجه بقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستنفر

بقوه مدونی کسب را باید خواند

مستنفر بزرگی







اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی حاصل میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان را است بعد از فناست روح است  
 و بقائے او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة ما حقیقت یعنی الله تعالی و سابقان که اسجد آب ایشان بنی تغل کسب است بلکه توجه  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثر است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل نشده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق  
 سابق را فراموش کرده اند کسب گویند از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر مد و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدای کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبی بدن المثلین آن فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی الگیا به آرسه محبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پدید  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افادۀ ایشان هر قدر که باشد بیش از افادۀ آریاب سلوک است هر چند پنهانیت  
 سلوک رسد و جذب مستحقان پیدا کند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با  
 چه مستحق غیر جمیع بعالم تری تکمیل افادۀ ندر و چه او را بعالم نسبتی و توجیه نماندۀ افادۀ تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برنج مے گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 توجیه افادۀ مے نماید زیرا که او را توجیهی نبخشد آنگاه توجیه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افادۀ و استفاده معًا او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برنج را جامع بین ایشانند و التفرید میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بناؤ آن بر سلوک است  
 و این مقام شمی که بنیانک آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده  
 است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شکر بیش از گیت افادۀ  
 مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است  
 بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنیانک آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه شکر را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحت است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجیه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست و رده است لاجرم راه افادۀ بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افادۀ مجذوب شکر بیش از گیت افادۀ مستحق جمیع است و کیفیت افادۀ مستحق زیاد از کیفیت افادۀ مجذوب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذوب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذوب مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است







طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم  
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور و علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً  
 و علیهم و علیهم الصلوة و التسکیم و وسائط وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات  
 محمیان را وسائل وصول فیض اول بعد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف  
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و التسکیم ارزات است بتوسط امر زائده شیون  
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچ صفات موجود  
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم وسه اند صلی الله تعالی علیهم وعلیٰ آلهم و سلم  
 و بارکات انماست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 از مرآن نقل محفل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً که علی تبتاً و علیهم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله که بصفتا موجوده زائده و طاعت  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور و علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفات را گوشتا قابلیت که وسائل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی تبتاً  
 و علیهم و علیهم الصلوة و التسکیم و وسائط وصول فیض اول نیز ایشان را واجب است که صفات  
 محمیان را وسائل وصول فیض اول بعد از وسائط وصول فیض ثانی بخلاف دیگر انبیا که  
 بعضی از مشایخ قدس سره تعالی امین لهم کتباً حضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هم بعد السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة و التسکیم و قابلیت انصاف  
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علی الصلوة و التسکیم ارزات است بتوسط امر زائده شیون  
 تیرین مراتب اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبغات عقل است لهذا محلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و محلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچ صفات موجود  
 اند قابلیت اینها آچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات





یعنی چون قبولی اسد با صدمه

پس ناچار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد  
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد  
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد  
بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا  
بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل  
نمی توانست باشد بخلاف و صورت فناء صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم  
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است  
تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند  
بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در  
تجدد می سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن  
سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی  
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ماسحقت با عکله است  
بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

عقل فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با صدمه بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس ناچار فناء محمیان آتم آمد بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیگردد بخلاف فانی و صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با نماند فناء است پس مجدی از جوع بصفا بشترت اینست باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود برآمده است و با و صفت باقی گشته درین محل نمی توانست باشد بخلاف و صورت فناء صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتما فیکه در میان مشایخ قدس الله تعالی است که در جوار از مجموع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است تجدد فیکه در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جز بنداشته اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در تجدد می سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیت مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه اذین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گریخته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ماسحقت با عکله است بسی است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب













چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکام و الخیة** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة غایب است  
 علیه السلام و کلامه نصیب و سایر انبیا را علینیت او و کلامه و الخیة و کلامه  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را اصل  
 نیت او علیه السلام و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیت با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت تشابهی بحالت آفتاب در اجزای عروج  
 طے کرده بافتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیت  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است بافتاب و حالت است بحالات و مقیما و پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی  
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکام و الخیة**  
**افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین**

بسم الله و تعالی  
 با همسایگان نیت از  
 تجلی ذات هر چه است

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از نیت  
 با انبیا و اولیای  
 و مرسلین

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از نیت  
 با انبیا و اولیای  
 و مرسلین

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از نیت  
 با انبیا و اولیای  
 و مرسلین

و السکام و الخیة  
**کتاب و وصفت نماز و ششم**  
 و السکام و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**  
**انتم سلین و حنبتنا عن الکتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکام علی من**  
**بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که**



ترجمان الفتح و مضمون صحیح و تعزیران و غرض تقریر و کہیک لائندہ و روز بان ہا شدہ ...

# مکتوب بست و سوم (۲۳) ترجمہ سے از مصحح

مکتوب بست و سوم بہ عبد الرحیم  
 المشہور بنما سخا نمان صد دریافت بجواب  
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از  
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن  
 از اقا بیکہ شعیبہ اند باہل کفر حق سبحانہ  
 و تعالیٰ بایان و فحیامان از اقبال خالی از حال  
 و علم معر از اعمال نجات بخشند و محبت  
 سید البشر کہ مبعوث است با شود و در  
 علیہ و علی آلہ من الصلوٰت افضلها  
 ومن التسلیمات اکملها و رحم  
 کنا و حق تقالیٰ بر کسیکہ آمین گفت  
 برادر با سعادت و صداقت مکتوب شمار  
 و از جناب شامزبان ترجمان حکایت نمود  
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم  
 مر جا گفتم سعدی وقاصدش فرزندہ  
 از برات الفت زور عنائے مرسلے

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خاتان في جواب كتابته  
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير  
 وبيان مضرتة والمنع عن الألقاب  
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله  
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي  
 عن الحال والعلم المعر عن الأعمال  
 بحممة سيد البشر المبعوث والرسول  
 والأخيم عليه وعلى آل من الصلوات  
 أفضلها ومن التسليمات أكملها  
 ويذكر الله عهدا قال آمينا  
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق  
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان  
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت  
 أهلا لسعدى والرسول وجدا  
 وجد الرسول رحيب وجه المرسل

ترجمان الفتح و مضمون صحیح و تعزیران و غرض تقریر و کہیک لائندہ و روز بان ہا شدہ ...

مکتوبات نام بیان  
مداول









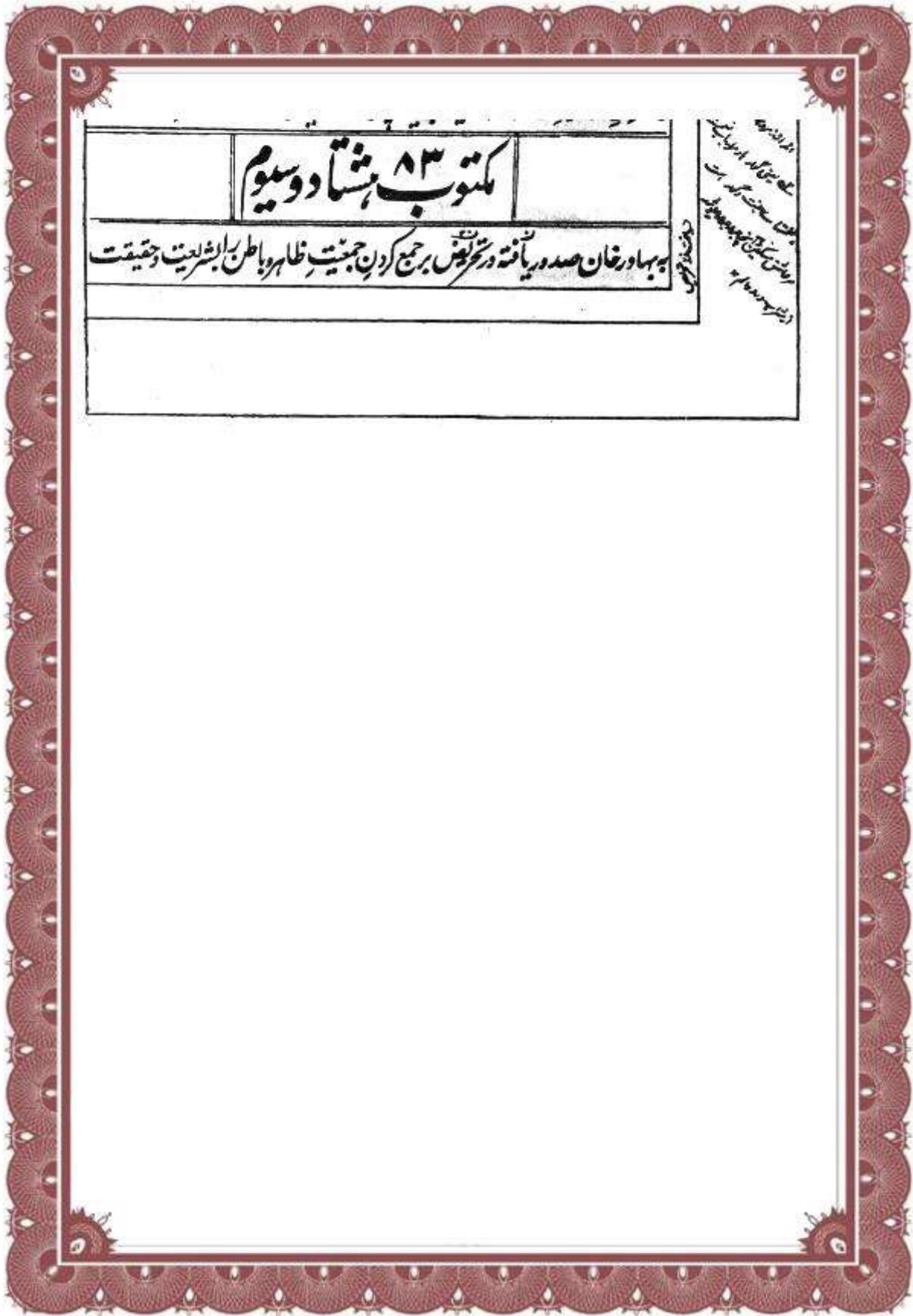




این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محفل است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و در آن روزی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبذ بر مناسبت طریقین است ابتدا طالب را بواسطه کمال  
 و نامت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت بر زنجی ذی جبین در کار است  
 و آن شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 و جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال  
 می سازد هر چت آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این  
 مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافهت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها  
 آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و الا کم عین کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام

این شیخ کامل محفل است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب جذب کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض مملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از اهل مرض و ضلال می سازد هر چت آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغز ضررت این مریض اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ال تاثیر آن دارومی نماید و سهلات مناسبت میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از امرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر جزیده خود را رسانند و مشافهت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحوية للسؤل عنها آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در آن صوبه مستقیم اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و الا کم عین کذا اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و التسلام





مکتوب ہشتاد و سوم

بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

مکتوب ہشتاد و سوم  
بہ ماورغان صد و ریافتہ در شرح بعض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن بر ایشاعت و حقیقت











والمعز

لعل قال هذا قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذرا كبيرا  
من لدن الله عذرا كبيرا  
من لدن الله عذرا كبيرا

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَنْ مَنَعَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضِلُّونَ**  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عا نخواهند کرد و بتان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیمانند عزیز فرموده است تا کی از شما دیوانه نشود مسلمانی زسد و یوانگی حبارت او تو گرد شستن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسَّ مَعْظِمُ تَرَاوِضًا مَعَالِيَتِ مَضِيَّتَا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ كَرِيمًا**  
**وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِعًا بِرَبِّهِ بِحُكْمٍ سَدِيدٍ**  
**أَمْرًا بِإِذْنِ عَلِيٍّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَاتِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُكَ مَلِكًا وَالسَّلَامُ**  
اگر تو فایز فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

از بر آنست خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
بفرض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
بخش فرموده و در جاهست بر سر فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر چنین پندارند  
و چون چنین پندارند و مانند لاجرم از صحبت ایشان پرهیز نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
چیزها از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
همچنانکه گفته است از ایشان طلب دروغ و عا که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذْهُ وَمَنْ مَنَعَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضِلُّونَ**  
است اجابت را در آنجا چه احتمال آنقدر فساد لازم می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
اگر عا نخواهند کرد و بتان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
نیمانند عزیز فرموده است تا کی از شما دیوانه نشود مسلمانی زسد و یوانگی حبارت او تو گرد شستن است  
از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون  
مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيَّةُ وَوَلَسَّ مَعْظِمُ تَرَاوِضًا مَعَالِيَتِ مَضِيَّتَا بِاللَّهِ مَجْحَانَةً ذَبَابًا بِالْأَسْلَامِ كَرِيمًا**  
**وَبِحَقِّكَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُولًا مَصْرَعًا بِمَرْيَمَ بَارِعًا بِرَبِّهِ بِحُكْمٍ سَدِيدٍ**  
**أَمْرًا بِإِذْنِ عَلِيٍّ وَعَلَى الْإِيمَانِ الصَّلَاةَاتِ أَفْضَلُهَا مِنَ النَّسَبِ لِمَا سَأَلْتُكَ مَلِكًا وَالسَّلَامُ**  
اگر تو فایز فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تغافل  
لعل قال الله  
لا يظنون بالله ولا باليوم الآخر  
وإن من لدن الله عذرا كبيرا  
من لدن الله عذرا كبيرا  
من لدن الله عذرا كبيرا

















والمعرفت

کتاب فیض الحیاتی  
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی  
جلد اول  
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی  
لاہور

امقوض علم حضرت حق سبحانہ یسائت وکلماء وراسخان را غیر از ایمان بمتشابهات نصیب یافت و تاویلایکے کہ علماء صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات نیا است و از آنہر لعلکہ قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصویبیکر و چنانچہ عین القضاة و تاویل بعضی از تشابهات گفته شد از الف لام میم الخ خواستہ کہ معنی درو است کہ لا یرح عشق و محبت است و امثال آن آخر کار چون حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بمحض فضل خود تمہ از تاویلات متشابهات را برین تقریظ ساخت و حدوے از ان دریا شے محیط زمین است و این کہین کشاود گردانید و است کہ علماء و را سخا ترا نیز از تاویلات متشابهات نصیب و فرست انکل لله الذی هدانا لهذا انه کاننا لکفرا کما کن لان هک ان الله لکذجا کما کت رسول کنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را کطلب نموده بودند حوالہ حضور و آشتہ از ان مقولہ بیچ نمونشت چکنہ ظلم معارف دیگر جاری گشت و معاملہ کیش اید معذ و رجوا بت و اشت و السلا و علیکم و علی سائرین اتبع الهدی و ال ترو متابعه

مکتوب دوست و همکار و همتر (۲۴۴)

بماعت الحی صدور یافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقہ است کہ در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شہود و شہود نفسی است و معارف کلاخیر نوشتہ اند شہود و نفسی را در رنگ شہود انانی بے حاصل است و راہ انفس و آفاق شہود اثبات نموده بکہ نفس شہود را در واژه وصول دانستہ از ما و را این آن علوم و معارف نوشتہ اند چنانکہ این معنی از کتب و رسائل ایشان لایح است بہ بلان آشدک الله تعالی کہ عظم یقین در ذات حق سبحانہ و تعالیٰ عبارت از شہود آلتی است کہ وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شہود آن آیت است و انما فی کرب آاشد و محضه رفائی جز و در نفسی متصور نیست و آن جز و نفس کاکتہ شہود

بمعا حق الطرف و بیرون و خارج از دائرہ شہود انفس و آفاق شہود و دیگر اشبات جز و شہود آلتی

مکتوب دوست و همکار و همتر  
تالیف مولانا ابوالحسن علی دہلوی  
جلد اول  
کتابخانه مولانا ابوالحسن علی دہلوی  
لاہور





العصاة الربا لكتير وعلى اليه واصحاب البركة  
 الا ثقباء الذين امنوا بالقد ر كص صوا  
 يا افضاء وبعث فلما كانت مسئلة  
 افضاء والقد سر قد كتر فيه الجايز  
 والتملا ل وعلب على كتر فاطر بها  
 باطل الوهم والخيال حتى قال بعضهم  
 يعض الجايز يصدر من العبد با  
 لاختيار وكفى بعضهم شبهة الوجود  
 القهار واخذ طائفة بطرفي الاضداد  
 في الاعتقاد الذي هو الصراط المستقيم  
 والتمهجه القريب والقد ر في هذا الطريق  
 الفرة الناجية الذين هم اهل السنة  
 والجماعة رضي الله تعالى عنهم وعن  
 اسلافهم واخلد لهم فانكروا الافراط  
 والتفریط واختاروا الوسط والبين  
 مروي عن ابي حنيفة رضي الله تعالى  
 عنه انه سأل جعفر بن محمد الصادق  
 رضي الله تعالى عنهم فقال يا ابا عبد  
 الله هل فوض الله تعالى الامر  
 الى الصا د فقال الله تعالى اجعل

بها نيك ما فرمان باک شونندگان وبران  
 اصحاب وکرنیکو کارانند وپرمیزگانان انکلیمان  
 اوروند بقدر وخورشند بقضا وپس از همه صواب  
 چون و تحقیق مسأله قضا و قدر حیرت بسیار و ضلالت  
 کثیر شایع گردید و بر اکثری از اذمن آن و هم باطل  
 و خیال ملاحظ غالی است حتی گفته بعضی بعضی  
 در آنجا عیب را بنویسند و بشود و نفسی کردند  
 بعضی نسبت آنرا بحد است یکتاے غالب گزشت  
 هر یک ازین دو خطا لفظیک را از دو جان اقتضا  
 در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و صحیح تویم  
 و هر آینه موقف گردید این طریق مستقیم و قوی است  
 که ایشانند اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی  
 عنهم و نحن اسکلافهم و اخلد لهم  
 پس ترک نمودند راه افراط و تفراط را  
 و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت  
 از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنهما  
 که پرسید که از امام اجل جعفر صادق  
 رضی الله تعالی عنهما پس گفت است فرزند  
 خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار  
 را به بندگان - پس فرمود که خدا تعالی بزرگتر است

سند صحیح  
 من جملة من قال  
 ان الله تعالى  
 لا يفرق بين  
 العبد والرب  
 الا في حق  
 الصالحين  
 والذين هم  
 اهل السنة  
 والجماعة  
 رضي الله  
 تعالى عنهم  
 وعن اسلافهم  
 واخلد لهم  
 فانكروا  
 الافراط  
 والتفریط  
 واختاروا  
 الوسط والبين  
 مروي عن  
 ابي حنيفة  
 رضي الله  
 تعالى عنه  
 انه سأل  
 جعفر بن  
 محمد  
 الصادق  
 رضي الله  
 تعالى  
 عنهم  
 فقال  
 يا ابا  
 عبد  
 الله  
 هل  
 فوض  
 الله  
 تعالى  
 الامر  
 الى  
 الصا  
 د  
 فقال  
 الله  
 تعالى  
 اجعل



أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبِطَيْنِ عَلَى التَّرْقَائِدِ بِهَيْئَتَيْنِ  
 مُتَخَلِّفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفِيلَاءُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِمِثْلِ كَوْنِهِ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادِ الْأَمْعَنَةِ لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذِ الْوَصْفُ  
 أَشْرَقَ الْمُنْفَرَعُ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبِ الْإِلَى  
 تَأْثِيرِ رَأْيِهِ عَلَى تَأْثِيرِ أَصْلِ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْدُورُ فِي الْقَوْلِ  
 بِالتَّأْثِيرِ إِنْ كَبُرَ ذَلِكَ عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعرائی بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين متخالفتين  
 است اجتماع دو صورت را اثر واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قابل گشته است قاضی ابوبکر الفيلاء  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین سبب  
 که وصف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیت و نخست از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و وصف  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و چه در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتسب است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و هیچ اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی شرح  
 التلخیص  
 فی شرح  
 التلخیص

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى  
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْخَلْقِ  
 فِي كَاتِرَةِ الْبُكَارِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ  
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِقَدَرٍ سَرَفًا  
 كَمَا دُنِيَ أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ  
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْبُكَارِيِّ لَا يُسَبِّبُ  
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ حِجَازًا وَعِنْدَ  
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لِحَقِيقَةٍ  
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدَرٍ الْعَبْدِ  
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدَرُ مَوْجُودًا  
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ  
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبُ  
 حُضَاكُمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ  
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ  
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلَ عَنِ الْفَاعِلِ  
 حَقِيقَةً وَإِتْبَانَهُ لَهُ حِجَازًا كَمَا هُوَ  
 مَذْهَبُ الْجَبَرِيَّةِ كَمَا مَحْضُ وَبُكَارٍ  
 عَنِ الصُّرُوفِيِّ قَالَ صَلَّحِبُ التَّمِيمِيِّ  
 وَمِنْ الْجَبَرِيَّةِ مَنْ قَالَ بَانَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاثِيرِ قَدَرٍ مَا دُنِيَ هَذَا هُوَ  
 كَمَا نَزَدَ كَيْفَ اسْتَبَوَابُ - وَأَمَّا مَذْهَبُ  
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَخَلْقِ دَائِرَتِهِ  
 جِبَرِيَّةٌ هُوَ نَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدُ الرَّاقِي  
 حَيْثُ اخْتِيَارَ نَسَبِ قَدَرٍ مَا دُنِيَ  
 حَيْثُ تَأْيِيرَ نَسَبِ كَمَا نَزَدَ جِبَرِيَّةٌ فِعْلُ اخْتِيَارِي  
 الْفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِيَّةً بَلْ حِجَازًا  
 وَنَزْدُ الْأَشْعَرِيِّ الْفَاعِلِ حَقِيقَةً نَسَبِ كَرَاهِيَّةً  
 هَرَجِيَّةً مَرَاوِرَ حَقِيقَةً اخْتِيَارَ مَعْنَى نَسَبِ  
 زَبِيرًا كَمَا فِعْلُ نَزْدِ الْأَسْبَابِ قَدَرٍ حَقِيقَةً  
 نَسَبِ اسْتَبَوَابِ قَدَرٍ فِي الْجُمْلَةِ مَوْجُودًا  
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت  
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به  
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق  
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل  
 را از فاعل باعث با تحقیق تعنی کردن  
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار  
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که  
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

لله صواب  
 من من صواب  
 لغو لغو لغو  
 فان و حمله  
 كنه

القول  
 بانه  
 بانه

لله صواب  
 لغو لغو لغو  
 فان و حمله  
 كنه

صحة  
 از حد  
 جبریه

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شعر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس سخن محمود محض است کاشع و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو  
 خیر و شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر است و در امور احقیقه اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 دارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است  
 بدین سبب که می آفرید حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و امتیاز  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادیه گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه  
 لا استیلاعة لنا و العبد کاشعری اذا  
 حرکتها الیه تحرکت فکذا لک  
 العبد مجبور کاشعری و هذا کفر و  
 من اعتقد هذا یصیر کافر و قال  
 ایضاً فی مذهب الجبریه قو لهم  
 ان لیس للعباد افعال علی الحقیقه  
 الا فی الخیر و لا فی الشر و ما یفعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه و هذا کفر  
 فان قلت اذ لم یکن لقریه العبد  
 تا یتر فی افعال و لم یکن اختیاراً  
 له حقیقه فما من له افعال الیه  
 العبد حقیقه عند اشعری قلت ان  
 القدره وان لم یکن لها تاثیر فی  
 الافعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدار الوجود الی افعال بان یخلق  
 الله تعالی الی افعال عقیب صرف  
 قدره هم و اختیار هم الی الافعال  
 بطریق جبری العاده و کانت القدره  
 لعله عادیه لوجود الی افعال فی کون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است









مذهب الاشعري بل الى مذهب  
 الجبري فتارة يقولون بان الاختيار  
 للعبد حقيقة ونسب الفعل ليس  
 مجاز وتارة يقولون بصحة الاختيار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك يسمى  
 اكله بعض الصوفية في هذا المقام  
 من ان العاقل واحد ليس الا هو  
 وان لا تأثير لقدرة العبد في الافعال  
 اصلا وان حركاته بمنزلة حركات  
 الجرادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة كسراب يقية يحسبه الظاهر  
 ملة احسن اذ لعله لم يجد شيئا  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الكلام  
 اذ كادتم جزاؤكم المداهنات والقلوب  
 في الاقوال والافعال فنقول في تحقيق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقيقة  
 الامر ان الاختيار لو لم يكن ثابتا  
 للعبد حقيقة كما هو مذهب الاشعري  
 لما نسب الله تعالى الظلم الى العبد  
 اذ لا اختيار له ولا تأثير لقدرة

بنده اشعري بل مذهب جبري پس  
 ومیزند با یکی عبد را حقیقتا اختیار  
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجاز است  
 و گاهی بعضی اختیار عیب قائل میشوند  
 که مستلزم جبر است و معتدل است کلامی  
 از صوفیاندین مقام استماع بینامیت  
 و اعلیٰ افعال یکی است پس و هرگز تاثیر  
 نیست مرقدت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند و  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چنین  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیر ساخته است مرآت ان را بر این  
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقه الامر  
 بدینکه اگر اختیار ثابت نبوده مر عبد را  
 حقیقتا چنانکه مذهب اشعری است البینه نسبت  
 نه نمودن حق تعالی ظلم را بعباد چه مرآت  
 نه اختیاری حاصل است نه قدرت ایشان

به اشاره لا در اول  
 مثل الفی کلمه العالم  
 کسراب فی حقیقه  
 به یعنی کسراب  
 جو ظاهر و قدر  
 و صفت لا است  
 المستلزم جبر  
 کلمات امر ربانی  
 از قول

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبَيْهُوتَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِهِ الْمَجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَّ رِيَّةً بِدُونِ  
 الشَّائِئِ وَكَوْنِ الْجَمَلِ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْمَعْتَدِينَ لِلْعَذَابِ  
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَنُ  
 قَاتِلًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَصْلًا إِذْ هُوَ مُجَازٍ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظُلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ تَمَسُّ تَنْزِيمُ الشُّبُوتِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَازِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ  
 الْمَسْبُوبَ قَلْبًا مِمَّنْ تَكَبَّرَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ  
 إِذَا كَانَ يُرَادُ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَهَسَلَمُ وَلَا فَرَقَ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ أَيُّهَا مَسْلَمٌ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةً لِلرَّحْمَنِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُتَنَوِّعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ  
 وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعده  
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير  
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و بهر نهجیکه خواهد اما  
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار را  
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس  
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

در اسم  
 من لانه ان کل  
 انهم علیما ذیل  
 فیکون الذین حادوا  
 ذیل ذیل الذین حادوا  
 انهم انفسکم  
 انهم انفسکم  
 انهم انفسکم

در اسم  
 من لانه ان کل  
 انهم علیما ذیل  
 فیکون الذین حادوا  
 ذیل ذیل الذین حادوا  
 انهم انفسکم  
 انهم انفسکم  
 انهم انفسکم

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قال  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجَّانُهُ حَكِيمٌ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفٌ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرٌ غَايَةُ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقُوَّةِ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ بَعْزِ الْعَشْرِ  
 وَالْمَقْدَرُ بِرَبِّ الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلْفًا أَنْ تَعْمُرَ  
 الْأَصْلَ فَجَعَلَ الْوَصْوَاءَ خَلْفًا هُوَ الْيُسْرَى  
 وَكَذَا حَكْمُ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او  
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت فرموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت  
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر او شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل خواندن  
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

و استنیت که بختش حق تعالی تکلیف او

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّجُودِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى الشَّاطِرِ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَبْسُرِ وَنَهَائَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةِ مَنَّةِ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمُضَلَّاتِ  
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتَى الْعَوَامِّ فِي بَادِيَةِ  
 تَكْلِيفِ رِزْقِ مَوَالِدٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ مَنِي  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنِ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 يَسْرِفِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَنِي  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز  
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعقات اوق  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و قیمت این مانی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در آداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در احکام شرعی بی نظر اعتبار و انصاف

در احکام شرعی بی نظر اعتبار و انصاف

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاسِقِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ  
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ كَمَا أَنَّ مَرَضَ الْإِطْلَاقِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُ هَوَاجِجَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكَ وَهِيَ كَبِيرَةٌ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَبِيرٌ وَجُودُ هَوَايَا النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَايَا يَقْدِرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَهَى الْهَوَايَا  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِي  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 قَلْبًا أَعْتَبَارًا لِمَا أَضَلَّ وَكَيْفًا يَصْطَلِحُ لِلْحَيَاةِ  
 وَالْقَلْبِيدِ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْمُحَبَّةِ وَالْقَلْبِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّدَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا  
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الرَّافِعِيِّ

برشته كان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسرها و احکام است همین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسرت و حال آنکه  
 شریعت غیر از برای ابطال این رسوم نفس  
 آماره و از الهه هواس آن وارد شده است  
 پس هواس نفس و متابعت شریعت بر طرفین  
 نقیض اندل جرم وجود آن عسر دلیل باشد بر جرم  
 هواس نفس پس با ندان عسرها نفس موجود  
 و آینه شود و چون هواس نفس با تکمیل نفس  
 گردد و عسرها احکام اصلا نماند و آن کلام بعضی  
 از صوفیه در نفسی اختیار یا ضعیف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول صحیح لهذا گوئیم که صوفیه

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح

شرح الشرح الشریح  
 شرح الشرح الشریح

مستقیمه الاحوال لم یعبأ ذو القدر  
 عساکر لانی الاحوال ولا فی الاحمال و  
 لانی لا اقوال ولا فی العلوّم والمعارف  
 وینموتون ان یفتیه الخلاف مع الشریعة  
 تاشیه عن شتم فی الحال واخل فی  
 وروصد و الحال ما خالف الشریعة  
 الحکمة و بالجملة خلاف الشریعة دلیل  
 ان ذاقه و علامه الاتحاد علی ما فی  
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام  
 مخالف للشریعة نایش عن الکشف  
 فی غلبته الحال و سکر الوقت فهو  
 معذور و کشفه غیر صحیح و غیر صالح  
 للفتنید بل ینبغی ان یجمل کلامه  
 ویصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی  
 یجمل ویصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شرعیّت تجاوز نمیکند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شرعیّت ناشی است  
 از مستقیم حال و احتمال بال و نه مخالف  
 شرعیّت حقه اصلا نمی بود با جمله  
 خلاف شرعیّت دلیل رتبه است  
 و علامت اتحاد و غایه مافی الباب  
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف  
 شرعیّت ناشی ادکشف در علیه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیمیت  
 بلکه لازم است که کلام او بر جمیع  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون  
 ازیر که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتاب التوحید  
 ج ۱  
 ص ۱۰۰

هذا اما یتبرن فی هذا المقام یعون الله سبحانه و تحسن توفیقهم تعالی  
 و الحمد لله و سلام علی عبادو الذین اصطفی

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صدور یافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَّا فِي تَرْفَعِ هَوَاهِجِهَا فَمَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلَ وَجُودِ هَوَاهِجِ النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْهَوَاهِجِ يَقْدَرُ الْعُسْرَ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَاهِجُ  
 كَلِمَةُ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَأَحْلَاهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِن لَرُبِّكَ مَطَابِقًا بِالْحُكْمِ الْمَشْرُوكِ بَعْدَهُ  
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ  
 وَالتَّقْلِيدِ قَائِمًا الصَّالِحِ لِلْحُجَّةِ وَالتَّقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است  
 پس هواجس و متابعت شریعت بر طرف  
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هواجس نفس پس باندازه عسر هواجس نفس موجود  
 دانسته شود و چون هواجس نفس با کفایت  
 گردد و عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نباشد و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در بیان این کلام در کتاب...

در بیان این کلام...

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقیة الخلائع مع الشريعة  
 ناشیه عن سقیم فی الحال مفضل فیها  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإمامة غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويصرف عن الظاهر

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلائع با شریعت ناشی است  
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلاً نه می بود باجماله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت امام و غایبۀ منافق الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود منصرف  
 زیرا که کلام شکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبه في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا حسد باشم صد و ریانت در بیان طریقے کہ حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَرَبِّكَ الْكَرِيمِ  
وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ أَوْصَالَهَا كَالسَّلَامَةِ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ۝

# مکتوب صدور و سیرت

بجمال الدین حسین کولانی صدور یافته در بیان فرق در میان جذبیه بتدی و جذبیه مستهزی  
 و آنکه شهود و مجذوبان در ابتدا نیست الا روح که فرق قلبست و همان شهود و روح را شهود الهی  
 جلشانه تحمیل میکند از آنکه در سوره عبادہ الذین اضبطوا انجذاب و کشش نمی باشد الا  
 بمقام فوق نه بفق فوق و کذا الحال فی الشہود و سیرت پس مجذوبان سلوک ناکرده را که  
 در مقام قلب اند انجذاب نیست الا بمقام روح که فوق مقام قلب است انجذاب الهی  
 در جذبیه تمییز است که فوق آن مقام و دیگر نیست و شهود در جذبیه برایت نیست الا روح  
 متفرد چون روح بصورت اصل خود موجود است ان الله خلق آدم علی صورته شهود روح را  
 متفرد حق میدانند تعالی و تقدس و چون روح را عالم اجساد نحو س از مناسبت ثابت است  
 گاهی آن شهود را شهود احدیت در کثرت میگویند و گاهی بمعیت قائل می شوند شهود حق  
 بجز دعای که بصورت فنی مطلق که بنهایت سلوک متحقق است تصور نیست شعر  
 بیچکس آمانه گرد و او نیست به نیست ره در بارگاه کبریا به و این شهود را با عالم روح کاری نیست  
 فرق در میان شهودین آنست که اگر با عالم فوضین الوجه مناسبت دارد شهود حق نیست تعالی  
 و تقدس و اگر بی مناسبت است علامت شهود الهی است جل جلاله شهود بواسطه تنگی  
 عبارت اطلاق می یابد و الا نسبت در رنگ متشبه الیه چون و بیچگونه است ع  
 چون را به بیچون راه نیست به کلا یجمل حکایا الملائک الا مطایا ۝

لعلی  
 در مکتوب صدور  
 در مکتوب سیرت  
 در مکتوب انجذاب  
 در مکتوب شهود  
 در مکتوب روح  
 در مکتوب عالم  
 در مکتوب اجساد  
 در مکتوب فوضین  
 در مکتوب الوجه  
 در مکتوب مناسبت  
 در مکتوب علامت  
 در مکتوب شهود  
 در مکتوب جل جلاله  
 در مکتوب تنگی  
 در مکتوب عبارت  
 در مکتوب اطلاق  
 در مکتوب می یابد  
 در مکتوب والا  
 در مکتوب نسبت  
 در مکتوب در رنگ  
 در مکتوب متشبه  
 در مکتوب الیه  
 در مکتوب چون  
 در مکتوب بیچگونه  
 در مکتوب است ع  
 در مکتوب کلا  
 در مکتوب یجمل  
 در مکتوب حکایا  
 در مکتوب الملائک  
 در مکتوب الا  
 در مکتوب مطایا













بلکه بسیار است از مراتب که تو آنرا تمیز نیتالی میکنی از مقام روح نیز باین تر است تمیزی که فوق العرش  
 ترا تمیز میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب منزه از عالم ارفاح است چه عرش محمد و حجاب  
 و متفکرات العباد است عالم ارفاح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیگذرد و روح را در ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در فهم فیندازد که روح از تو بعید است مست  
 و دور دراز در بیان تو و روح است نه چنین است روح را نسبت با جمیع اکتب با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با آنجا نرسی نمیتوانی دریافت طائفه از صوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آنرا یافته اند تمیز الهی بکاشانه تصور نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آنستوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه  
 اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و یموت  
 السیئین و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم  
 عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است  
 اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن

این مقام را از علوم علم گفته و بر آنستوار ادین مقام عمل کرده و سخن آنست که آن نور نور روح است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه پیدا شده بود اما چون عنایت خداوندی جل شطآنه ازان و بر طه گذراننده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی جل شطآنه اعلم الله الذی هدانا لهذا انما كنا لله لکن لولا ان هدانا الله لولنا الضلاله و چون روح لامکانی است و بصورت بیجونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و الله یحیی الموتی و یموت السیئین و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آینه و بان بقا پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام فرق بعد جمع تصور میکنند اثنال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه العالیم عن مَقَاتِ الْأَعْلَاطِ وَ حَالِ الْخَبَابِ ایدو آنست که روح هر چند نسبت با عالم بیجونی است اما نظریه بیجونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جناه قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صیح است بخلات چون حقیقی که چون را بوسه ایداراه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرض ننماید بان اهم رسد پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از تو از مکان می باید بر که بعد از آن



در مرتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در و  
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم  
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این عالم  
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند  
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ  
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء  
و را می باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جیوه  
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیست  
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام  
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود  
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
شروع معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت  
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است  
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که  
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

مراتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در و  
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم  
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این عالم  
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند  
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ  
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء  
و را می باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جیوه  
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیست  
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام  
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود  
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
شروع معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت  
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است  
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که  
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

در مرتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سه باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که در و  
وصول است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانہ و تعالیٰ کہ در این عالم خلق عالم  
انفست و در این عالم از مراتب انما و شایستگی است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این عالم  
مراتب ظنی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی تفصیلی مطلوب حقیقی را می باجیست تا اگر این بحث بچونند  
و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل اللہ یمن یشاء و اللہ  
ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید کرد و در ماوراء  
و را می باجیست که کیف الوصول الی سعاده و در دنیا قلل الجبال و در دهن جیوه  
تبدیل خیزد و او حاصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاء باقیست  
شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح کلام  
بر آنکه هر یک عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
است و در این عالم علم حصولی است و هر یک محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود  
علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
شروع معلوم است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجیه ذوق نیز زایل گشت  
پس دوام توجیه در علم حصولی محال عادی است بخلاف در علم حصولی که تعلقات از معلوم در اینجا  
غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
دائم باشد پس زوال توجیه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا با علم است حصولی که زوال آن متصور است  
کمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم معلوم و ثابت  
نار و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقا با علم است که در حقیقت دست میدهد بقا با علم که  
مقصود است و دیگر است مع ذوق این مع نشانی بخدا بخشی چه پس تکرار توجیه و دوام حضور

المرتب - فاعلم ان الله لا يهدي القوم الظالمين - ولا تفرحوا بظنكم انكم قد اتقوا الله



اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریعہ انعام و نلیثه اولاً و آخراً او الصلوة والسلام و العقیة علی رسولہ من بعدک علی  
 الہ الاخیر

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكِرًا لِّكُلِّ  
 اِنْ رَاہ از دو حال عالی نیستند فرمیدان یا مراد اگر مراد اندک طوبی لهم برآه انجذاب و محبت ایشان  
 را کشان کشان خواهند بود و بطلب اعلی خواهند رسانید و هر آوی که در کار شود متوسط یا بیست  
 تعلیم شان خواهد شد و اگر زبانی واقع شود و متمیز خواهد بود و بان مواخذہ خواهند کرد و اگر بهر  
 ظاهر احتیاج باشد داشته باشد سعی ایشان بان دولت و ولایت خواهند فرمود با جمله عنایت  
 ازلی جل شط الله متکفل حال این بزرگواران است بسبب و بسبب کسان ایشان را کفایت  
 خواهند کرد و الله یحب الی من یتقاه و اگر مراد اندک ایشان بے توسط پر کمال مکمل خواهد  
 است پیرایه باید که بدولت جذب و شلوک مشرف شده باشد و سعادت فنا و بقا سعادت  
 گشته و سیر الی الله و سیر فی الله و سیر عن الله بالهدی و سیر فی الاشیاء بالهدی بالهدی بالهدی  
 و اگر جذب او بر شلوک او مقدم است و بر بیت مراد ان مرئی شده که بر بیت احمد است کلام او  
 دو است و نظر او شفا حیای و لها سه مرده بتوجه شریف او منوط است و نازکی جانها سه  
 قسره بالنیفات لطیف او مر بوط و اگر این طور صاحب دولت پیدا نشود ساکب مجذوب  
 بچشم منتقم است و بر بیت ناقصان از دنیای آید و متوسط او بدولت فنا و بقا میرسد آسمان

موسسه امامان  
 در کربلا  
 کربلا  
 کربلا  
 کربلا



از اہام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد اہام  
 خطا را یا خطا سے الہامی در رنگ خطا سے اجتناب و استقامت و اعتراض بران مجوز  
 نیست و ایضا چون این را محبت سے پیر پیداشده است و نظر محبت ہر چه از محبوب صادر میشود  
 محبوب نماید پس اعتراض آنجا آید و در کلی و جزئی اقتداء پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه  
 در نختن و طاعت کردن نماز را بطرز اولیاء باید کرد و وقتہ را از عمل او باید اقتداء نمودہ آنرا کہ در سیر  
 سخاوت فایز است بہ از باغ و بوستان و تماشا سے لالہ زار بہ و سبب اعتراض و در حرکت  
 و سکنت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبہ خوردن باشد زیرا کہ اعتراض را غیر از خیران نتیجہ  
 نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفہ علیہ است سبحان اللہ سبحانہ  
 عن ہذا الالب کما العذیب و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق خطا  
 و وسوس باشد ہر چند کہ موسیٰ از پیغمبر سے حجزہ طلب کردہ باشد حجزہ طلبیان گفتار  
 و اہل انکار سے معجزات از پیر قہر دشمن است بہ بوسے جنیت کے دل برداست  
 موجب ایمان نباشد معجزات بہ بوسے جنیت کند جذب صفات بہ اگر شہ پیدائش شود در خاطر  
 آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نیند و سبب منقبت بر جناب پیر عائد نشود  
 و واقعہ کہ زود ہزار پیر نہیان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یکہ بر طالب منکشف شود  
 نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود برکشوف خود زینہار اعما و نیند کہ حق با باطل درین امر  
 متبجح است و صواب با خطا مختلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدانشود کہ غیر او ابرو کے  
 گزیدن ثنائی ارادتست و آواز خود را برابر او از او بلند نکند و سخن بلند با او نگوید کہ سو او است  
 و ہر فیضی و متوحکہ برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعہ بیند کہ فیض از شاخ دیگر سیدہ  
 است آنرا نیز از پیر داند و بداند کہ چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر نہا  
 استعدا و خاص مریہ بلایم کمال شیخ از شیوخ کہ صورت افاضہ از و سے ظاہر شدہ است

سبب منقبت بر جناب پیر عائد نشود  
 و متوحکہ برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید  
 استعدا و خاص مریہ بلایم کمال شیخ از شیوخ کہ صورت افاضہ از و سے ظاہر شدہ است  
 سبب منقبت بر جناب پیر عائد نشود  
 و متوحکہ برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید  
 استعدا و خاص مریہ بلایم کمال شیخ از شیوخ کہ صورت افاضہ از و سے ظاہر شدہ است

حقیقت آن کہ کمال فیض از او از پیر نہا

































فائده رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلائی حاصل شود هر چند از ایشان کمال  
 نرسد چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و گیر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیاید اما فایده ایشان هر قدر که باشد بیش از فایده آریاب سلوک است هر چند بنیابت  
 سلوک برین وجه جذب منتصیان پیدا کنند اما بقام تلکشان را بطریق سیرین الله را بگذرد و نیاید و با  
 چه منتهی غیر مرجع بعالم بر یکجمله افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و آنچه نمانده با افاده تواند نمود و هیچ منتها  
 را که برین وجه گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت است که مقام قلب است فرود آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظ و آفر گرفته است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با بودن  
 خود افاده می نماید زیرا که او را توجیه حق سبحانه و تعالی با توجیه خلق جمع شده است که روح کلام حجاب دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شایعین ازین برزخیت برزخیت زمین اخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برین وجه را جامع بین تشبیه و التزم میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 لایق مقام شیخی که بنیابت آن بر صحت نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبت انوار روح  
 مندرج است و همان اندراج منشا شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس تا چنانکه رادوان گنجایش نباشد بلکه آنها هم محو است که مناسب مقام دعوت است <sup>هذه</sup>  
 و شیخ کمال را چون در مقام قلب فرود آید بواسطه برزخیت مناسبت بعالم میدانی کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذوب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجیه را از ایشان درین معنی دارد و از انجذاب و محبت اگر چه تسلی باشد نیز نصیب بدست آورده  
 است لاجرم راه افاده هر دو کساده است بلکه گوئیم که کسیت افاده مجذوب شکر منکرن بیش از کسیت افاده  
 منتهی مرجع است و کسیت افاده منتهی زیاده از کسیت افاده مجذوب است زیرا که منتهی مرجع را هر چند  
 بعالم نسبت پیدا شده است اما در صورت است فی الحقیقت مبداء است منصف برنگ اصل است  
 و بنیابت با و این مجذوب با مناسبت بعالم فی الحقیقت است و از جمله افراد عالم است و باقی است

این کلام را در مقام  
 برزخیت و توجیه حق  
 تعالی و توجیه خلق  
 جمع شده است  
 و شیخ برین وجه  
 را جامع بین تشبیه  
 و التزم میگویند  
 پوشیده نماند  
 که این هم برزخیت  
 که بنا بر آن بر سر  
 است







ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب الهه که بر قدم او سر اند صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کمال تقابل  
 اند و آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نسیه لایحه علی نبینا و علیکم و واصله وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذاتی عزت کائنات بصفت موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واصله وصول  
 فیض اول مرآت سرور علی الصلوة و کمال تقابل ذاتی اقصاف ذاتی تعالی و تقدس  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کمال تقابل جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیک و علیک وسلم الصلوة و اللقیة و وسایل وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که معانی  
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا از وسایل وصول فیض ثانی بخلاف دیگران که یک است  
 بعضی از اشخاص محمد صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم که در باب حضرت علی الصلوة و اللقیة و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و اللقیة و اللقیة  
 و اللقیة و اللقیة پس متوجه شد که رب آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واصله وصول سر و فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة و اللقیة  
 سیرت است و اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون وسایل  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجوده اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است و وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها همچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طالع  
 قابلیت  
 جامع  
 کمال  
 تقابل  
 اقصاف  
 ذاتی  
 تعالی  
 تقدس  
 مزین  
 صفات  
 قابلیت  
 وسایل  
 فیض  
 سایر  
 انبیا  
 صلوات  
 الله  
 و برکات  
 الله  
 علی  
 نبینا  
 و علیک  
 و علیک  
 وسلم  
 طلال  
 این  
 قابلیت  
 جامع  
 اند  
 و کمال  
 تقابل  
 جامع  
 محفل  
 او  
 طالع  
 که  
 بر  
 قدم  
 آن  
 سرور  
 علیک  
 و علیک  
 وسلم  
 الصلوة  
 و اللقیة  
 و وسایل  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 نیز  
 ایشان  
 را  
 جدا  
 است  
 که  
 معانی  
 محمیان  
 را  
 و وسایل  
 وصول  
 فیض  
 اول  
 جدا  
 از  
 وسایل  
 وصول  
 فیض  
 ثانی  
 بخلاف  
 دیگران  
 که  
 یک  
 است  
 بعضی  
 از  
 اشخاص  
 محمد  
 صلی  
 الله  
 تعالی  
 علیک  
 و علیک  
 وسلم  
 که  
 در  
 باب  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و اللقیة  
 و قابلیت  
 اقصاف  
 ساخته  
 اند  
 نشان  
 آن  
 عدم  
 فرق  
 میان  
 شیون  
 و صفات  
 بلکه  
 عدم  
 علم  
 است  
 بر  
 مقام  
 شیون  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 پس  
 متوجه  
 شد  
 که  
 رب  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 هم  
 در  
 مقام  
 شیون  
 و هم  
 در  
 خانه  
 صفات  
 و واصله  
 وصول  
 سر  
 و فیض  
 است  
 و نیز  
 معلوم  
 گشت  
 که  
 وصول  
 فیض  
 مراتب  
 کالات  
 و ولایت  
 آن  
 حضرت  
 علی  
 الصلوة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 و اللقیة  
 سیرت  
 است  
 و اعتبار  
 زیادتی  
 در  
 ایشان  
 از  
 مرتبه  
 عات  
 عقل  
 است  
 لهذا  
 محفل  
 ذاتی  
 مخصوص  
 او  
 گشت  
 و کمال  
 آبهان  
 او  
 چون  
 از  
 راه  
 او  
 فیض  
 میگردد  
 ایشان  
 را  
 نیز  
 از  
 این  
 مقام  
 شرفی  
 بدست  
 آمد  
 و دیگران  
 را  
 چون  
 وسایل  
 صفاتی  
 در  
 میان  
 است  
 و صفات  
 موجوده  
 زائده  
 موجوده  
 اند  
 خارج  
 خصیص  
 در  
 میان  
 افتاد  
 و محفل  
 صفاتی  
 نام  
 ایشان  
 گشت  
 باید  
 است  
 که  
 قابلیت  
 اقصاف  
 هر  
 چند  
 اعتبار  
 است  
 و وجود  
 زائده  
 در  
 وجه  
 صفات  
 موجود  
 اند  
 قابلیت  
 اینها  
 همچون  
 قابلیت  
 در  
 رنگ  
 بر  
 از  
 میان  
 ذات  
 و صفات  
 بلکه  
 میان  
 شیون  
 صفات







می پیونددند از تعقل احوال از اندوخته زینت با سواسه بالکلیه در روز دیگر از چون وجود آنها را می  
 است و تعقل احوال تقدیر وقت شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقل احوال از شیب  
 متوجه حقیقت با سوسه قلبیه است پس شهود و دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود کس  
 آیت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است معرفت  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رب اوست برسد و آنکه آن  
 ام رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحمیل فانی اندر آن ام باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب  
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر  
 سلوکشان مقدم است و جماعه را در آثار فاضله منازل سلوک جذب حاصل میشود و بعضی را به تنازل  
 سلوک میسر شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میجویند راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد  
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحث وجود و ماندن آنرا  
 در میان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است و سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین نسبتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است  
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن  
 را به بر همان جذب است و پس یعنی احتیاج به توسط راه دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این  
 جذب بجز به سیر فی السداده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی السداده نیست که در قطع آن محتاج بر راه باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست  
 چنانکه تنها در از عبارات است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه میحضرت امام را و سلوک کشد بانکه نامهم

سه فایده از تعقل احوال  
می پیونددند از تعقل احوال  
است و تعقل احوال

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه

سه در این مرتبه  
گفته اند که در این مرتبه  
بسیار است و در این مرتبه















**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**